



رابطه دین و سیاست
در سه حوزه نبوت، امامت، فقاہت

سید مرتضی محمدی
فارغ التحصیل دوره کارشناسی

زمینه بحث:

نبرد حق و باطل و جنگ طاغوت‌ها با محرومان از قدیم‌الایام شروع شده و تاکنون ادامه دارد. انبیاء الهی به عنوان رهبران الهی و مدافع ارزش‌های انسانی از بدو بعثت با مخالفت طواغیت و سران کفر و شرک مواجه می‌گردیدند و حتی بنا به تعبیر قرآن مشرکان و طاغوت‌ها انبیاء را "افرادى گمراه که تلاش می‌کنند دیگران نیز به گمراهی بکشانند" معرفی می‌کردند و از هر گونه فعالیت آن‌ها در میان مردم و توده امت جلوگیری می‌کردند.

در این میان نور رهایی‌بخش دین با نورافشانی خود، قلبها را به طرف خود جلب و جذب می‌نمود و انسان‌ها با قبول پیامدهای سخت و دشوار، بدین گرایش پیدا می‌کردند. سردمداران کفر و ضلالت هزاران خط و نشان برای دینداری می‌کشیدند تا انبیاء (ع) و پیروان آن‌ها را از فعالیت در میان اجتماع باز دارند.

اما قرآن عظیم‌الشان با اعلام "قل یا ایها الناس انى رسول الله اليكم جميعا" خود را از هر گونه انزوا و فعالیت‌های فردی و تک‌بعدی مبرا دانسته، پیام آور خود را پیامبر تمامی بشر و نجات‌بخش همه عصرها و نسل‌های بشر معرفی می‌کند و نیز خود را پاسخگوی هر گونه نیازی که بشر ممکن است به آن نیازمند باشد، معرفی می‌کند. کم نیست آیاتی که حاکی از جامعیت قرآن است و آیاتی نظیر "و نزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شىء و هدى و رحمه و بشرا للمسلمين".

این آیات باعث می‌شد تا دین به معنی عموم و اسلام به محض خصوص، توده‌ها را هماهنگ و ساماندهی نماید و طغوت‌ها از این ویژگی دین احساس خطر نموده شعارهای را سردادند که تا از هماهنگی ملت‌ها توسط دین و رهبران دینی جلوگیری نماید و مسایل چون دین بدنیاکاری ندارد، دین مخصوص آخرت است تمام تلاش قرآن معرفی خدا و آخرت است و انبیاء نیز برای تبلیغ این امر مبعوث شده‌اند، شعار جدایی دین از سیاست قرن‌ها علما و دانشمندان را بگوشه‌های انزواکشاند هر گونه دخالت در امور اجتماعی و سیاسی برای آنان ممنوع گردید. خداوند در قرآن و ائمه (ع) در روایات خود این شعارها را تکذیب می‌کند، و ساحت دین را گسترده‌تر از آن می‌داند که

سیاست از آن بیرون مانده باشد.

در این جزوه که به سفارش مرکز جهانی گردآوری گردیده است. بنا بود بخشهایی چون، فلسفه دین، جامعیت دین، انتظار بشر از دین، حاکمیت در غرب و اسلام و نیز بحث مرادف‌های دین،

مرادف‌های حکومت، عناصر پدید آورنده حکومت‌ها، ضمیمه جزوه باشد، که بدلیل بالا رفتن حجم جزوه از این کنار صرف نظر گردید.

تعریف دین در فرهنگ غربی

در میان دانشمندان غربی به تعاریفی خشک، بی‌رمق و بی‌روحی راجع به دین برمی‌خوریم که فاقد هر گونه جنبه اجتماعی - سیاسی بوده و نیز فاقد جنبه‌های دنیوی و مادی است، مثلاً در تعریف دین گفته‌اند:

"دین عبارت است از برداشت و شناخت انسان از يك قدرت فراطبیعی محیط، علی‌الخصوص از خدایان، یا خداوندان مشخصی که سزاوار عبودیت‌اند".^۴

"دین عبارت است از: احساسات، اعمال و تجربیت افراد انسان در تنهایی‌شان، تا آن جا که خود را ارتباط با هر آنچه الوهی می‌انگارند، می‌باند" یا يك قدم فراتر رفته و تا حدودی دایره دین و کارکردهای آن را گسترش داده و شامل نهادهای اجتماعی نیز دانسته و چنین ابراز داشته‌اند:

"دین عبارت است از يك سلسله از عقاید، آداب، و نهادها که انسان در جوامع مختلف با آن‌ها سروکار دارد".^۵

کلمه دین در زبان لاتین Religion قبل از هر چیز، حاکی از ارتباطی است بین انسان و خدا و همین مفهوم را بطور خلاصه مسیحیت که نماینده افکار و اندیشه‌های امروزی غرب است، نیز دارا می‌باشد ولی در مفهوم قرآنی دین حاکی از تعهد و اجبار در اجرای وظیفه‌ای است که بر ذمه انسان است.

در تعریف دیگری راجع به دین آمده است "دین عبارت است از مجموعه‌ای از وظایف و تکالیف آفریده نسبت به آفریدگار، و وظایف انسان در برابر خدا و جامعه و خویشتن" یا گفته است "دین عبارت است از دین که انسان تکالیف واجب و ضروری

مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسان‌ها باشد، گاهی همه این مجموعه حق است و گاهی همه آن باطل و زمانی مخلوطی از حق و باطل است، اگر مجموع آن حق باشد، آن را دین حق و در غیر این صورت آن را دین باطل و با التفاضل از حق و باطل می‌نامند؛ زیرا مجموع خارج و داخل، خارج می‌باشد.^{۱۱}

آخرین تعریفی که می‌توان به آن اشاره کرد تعریفی است که صاحب‌نظران از آن به عنوان "تعریف مفصل که به نحو کامل با دین اسلام انطباق دارد یاد کرده‌اند و آن تعریفی است که مرحوم علامه محمد تقی جعفری ارائه داده‌اند، وی چنین می‌گوید: دین دارای دو رکن است؛ اعتقادات، احکام و تکالیف، رکن دوم به دو بخش تقسیم می‌شود که عبارتند از: اخلاقیات و احکام فقهی، و از سوی دیگر احکام فقهی نیز به دو بخش یعنی احکام اولیه و احکام ثانویه تقسیم می‌شوند"^{۱۲}

سیاست / تعریف سیاست:

بحث سیاست و تعریف آن، همانند دین و تعریف آن، دو حوزه فوق العاده گسترده، نزاع آفرین و پرچالش است. آنچه در این نوشتار می‌توان به آن اشاره کرد آن است که سیاست در دو حوزه غرب و شرق، به دو صورت متفاوت تعریف گردیده است، که این تفاوت را می‌توان در جهان‌بینی مادی غرب و جهان‌بینی الهی شرق (اسلام) نیز مشاهده کرد که تفاوت جهان‌بینی‌ها موجب تفاوت در سایر اندیشه‌های این دو حوزه گردیده است.

دانشمندان اسلامی، با توجه به معنی لغوی سیاست "رام نمودن اسب سرکش" اداره کردن، تدبیر نمودن، هدایت و مدیریت کردن، در تعریف آن گفته‌اند؛ سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و این‌ها را هدایت کند بان طرف چیزی که صلاح‌شان است، صلاح افراد است، صلاح ملت است و این مختص انبیاء(ع) است. دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کند و این مختص انبیاء و اولیاست و به تبع آنها علمای بیدار اسلام.^{۱۳} عبدالرحمن عالم در کتاب "بنیادهای علم سیاست" تعریفی

خود را که مبتنی بر اوامر الهی است درک نماید.^{۱۴} ۶
و بالاخره نویسندگان مسلمان در تعریف دین از دیدگاه فرهنگ غرب چنین می‌نویسند:

"دین همان عبادت است. و عبادت يك عمل دوگانه و آمیخته از دو جنبه است؛ اولاً عبادت عملی است عقلی که انسان بوسیله آن وجود نیروی والا را پذیرفته و به آن اعتراف می‌کند و ثانیاً عبادت عملی است قلبی که بواسطه آن انسان به مهر و رحمت آن روی برتر گرایش می‌یابد."^{۱۵} ۷
در این تعاریف هیچگونه ایما و اشاره‌ای به فلسفه‌های اجتماعی، اقتصادی، و الهی ادیان نگردیده است و تنها به ذکر جنبه‌های فردی و تجربیاتی که افراد در خلوتگاه‌ها و مواقع حساس بعنوان دین تجربه می‌کنند اکتفا گردیده است و هر گونه نقش دیگر ادیان نادیده گرفته شده است.

تعریف دین در حوزه فرهنگ اسلامی

در فرهنگ اسلامی دین به عنوان بزرگترین نهاد اجتماعی که حوزه‌های روحانی، جسمانی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی بشر را تحت پوشش قرار داده است، شناخته می‌شود، انبیاء و رسولان به عنوان مروجان و مبلغان دینی مأموریت ارشاد و هدایت جامعه را بعهده داشته‌اند تا آنان را به خیر و صلاح راهنمایی نموده و از هر گونه شر و فتنه بازشان دارند. به برخی تعاریف دین در حوزه اندیشه اسلامی اشاره کرده از هر گونه ابراز عقیده، نقد و بررسی آن‌ها صرف‌نظر می‌شود.

مرحوم علامه سید محمد حسین طباطبایی در تعریف دین آورده است: "دین عبارتست از عقاید و دستورهای عملی و اخلاقی است که پیامبران از طرف خدا برای راهنمایی و هدایت بشر آورده‌اند"^{۱۶}. ۸. و در جای دیگر فرموده است: "دین در عرف قرآن عبارت است از: سنتهای اجتماعی که در جامعه جاری است و این سنتهای اجتماعی یا دین فطری و حق است و یا دین تحریف شده و غیر فطری"^{۱۷} ۹

فرهیخته دیگری گفته است: "دین اصطلاحاً به معنی اعتقاد به آفریننده‌ای برای جهان و انسان و دستورات عملی متناسب با این عقاید می‌باشد"^{۱۸} ۱۰.

و در تعریف نسبتاً جامعی راجع به دین گفته شده است: "دین

متوسل می گردید. رزق و روزی خود را از آنها درخواست می کردند، برای طلب باران نیز به بتکده ها رفته از بت ها درخواست باران می نمودند و فرزندان بی گناه خود را قربانی بتان می کردند تا از آنها راضی باشند و چنانچه به تنگنا های مالی قرار می گرفتند، دختران بی گناه را از سرشماری آماری خود کسر می کردند و آنان را زنده بگور می کردند و...

از نظر سیاسی هم برده داری و به بندکشیدن آدمهای ناتوان و فقیر و... فاقد قبیله از عرقیات بومیان شبه جزیره عربستان بود. دولت سیاسی به معنی قبیله و رئیس آن حاکمیت مطلق داشت برای حفظ امنیت و منافع قبیله تلاش می نمود، شاید روی ساده ترین مساله سالها جنگ و نزاع و قتل و کشتار میان قبایل به راه می افتاد، بدون هیچ سودی خاتمه پیدا می کرد.

اسلام آمد برای اصلاح ابعاد مختلف زندگی بشر که در اوج سقوط و انحراف قرار گرفته بود. سردمداران انحراف همانا مشرکان صاحب قدرت و ثروت بودند، که در اثر جهالت و غفلت مردم، انواع عذاب و درد را بر آنان روا می داشتند و آنان را در بند و زنجیر حاکمیت استبدادی خویش قرار می دادند.

اسلام برای رهایی انسان از اسارت فکری و مادی ظهور کرد و در بدو طلوع خود این شعار کوتاه و اساسی را مطرح ساخت: ادعواکم الی کلمتین خفیفتین فی اللسان، ثقلتین فی المیزان، شهاده ان لا اله الا الله محمد رسول الله یا این شعار در مرحله اول حاکمیت صاحبان قدرت و زور را که با زور حاکمیت را بدست آورده و اعمال می کردند، رد می کرد و در مرحله بعد مردم را از بند خرافات فکری و اعتقادی که بندگان بی ارزش گل، خاک و چوب و... بودند رها می ساخت و آنان را بندگان باارزش خداوند معرفی می کرد.

اسلام با اعلان این شعار اولین قدم سیاسی را که نفی حاکمان جور بود، برداشت و انسانی که در تحت حاکمیت او در می آمد نیز باید همین شعار را پذیرفته و به اجرا می گذاشت. اسلام آمد و در برابر بت هایی که هیچگونه سودمندی به حال جامعه نداشت و تنها وسیله امرار معاش عده ای بود، که دیگران را از آن طریق می چابیدند و به بند می کشیدند فریادش را بلند کرد تا همگان از غفلت و بی خبری بدر آیند و بدانند "قل تعالوا اتل

از نولی برای سیاست می آورند که گفته است: "سیاست هنر استفاده از امکانات است، سیاست حکومت کردن بر انسان هاست، سیاست مبارزه برای قدرت است". ۱۴.

در نگرش دینی، سیاست بر مبنای عنصر امامت تعریف و تعبیر شده است که در اندیشه اسلامی سنی به خلافت تفسیر می شود. ابن خلدون روی همین مبنی است که چنین اظهار داشته است: "وقتی روشن شد که حقیقت خلافت نیابت از شرع در حفظ دین و سیاست دنیاست و صاحب شرع در هر دو امر تصرف می کند... اما تصرف وی در دین به مقتضی تکالیف شرعی است که او مامور به تبلیغ آن و وادار کردن مردم به پذیرش آن است اما مقتضی اعمال سیاست دنیا به خاطر رعایت مصالح آن ها در عمران بشری است". ۱۵.

به هر صورت بنظر نگارنده تعریف سیاست در مفهوم دینی، آن چیز است که مرحوم امام خمینی به آن اشاره فرموده است، یعنی روابط حسنه میان امت و دولت، بر اساس حفظ مصالح عامه امت، و روابط حسنه دولت اسلامی با دیگران دولت ها و سازمانهای جهانی و بین المللی برای توسعه اسلام و بیداری و رشد دیگر مسلمانان و دفاع از حقوق آنان". ۱۶.

پیوند دین و سیاست در حوزه نبوت:

آیا اسلام به عنوان یک دین نظریه سیاسی و حکومتی دارد؟ آیا می توان گفت پیامبر اسلام همانند سایر رهبران سیاسی دست به اقدامات سیاسی زد؟ قرآن، تاریخ و سیره آن حضرت در این زمینه چه پاسخی به سنوالات فوق و نظایر آن داده است؟ برداشت و استنباط صاحب نظران علوم سیاسی از منابع فوق چیست؟ قبل از بررسی و پاسخ به پرسشهای مطرح شده به زاویه های مطلع اسلام و شعارهای مطرح شده از جانب پیامبر اسلام نظر انداخته می شود.

مطلع و مبداء ظهور اسلام از زاویه های گوناگون قابل مطالعه و دقت است، آنچه در این جا می توان به آن اشاره کرد بعد عقیدتی - سیاسی آن است. از نظر اعتقادی مردم شبه جزیره پیرو عقاید جاهلیت آبا و اجدادی خود و بت پرست بودند، به تعداد روزهای سال، بت در درون و بالای خانه کعبه قرار داشت افزون بر این هر کس برای خود بت شخصی داشت که بان

درخواست کردند که فرماندهی برای آنان منصوب نماید تا به فرماندهی او در راه خدا جهاد کنند. پیامبر در پاسخ آن‌ها فرمود، خداوند طالوت را به فرماندهی شما برگزیده است، این امر مورد اعتراض بنی اسرائیل قرار گرفت، که طالوت با چه امتیازاتی سمت فرماندهی آن‌ها را احراز کرده است در حالی که فاقد هر گونه مال و شهرت است. پیامبر آنها در رد اعتراض آنها گفت خداوند طالوت را باین سمت معرفی کرده است و در ثانی ولو او فاقد مال و دارایی است که نقش چندانی در فرماندهی او ندارد اما او از دانایی و ذکاوت و سلامت کامل که برای هر مدیر و سیاستمداری لازم است، برخوردار می‌باشد و لذا شایسته فرماندهی شما خواهد بود.

آنچه می‌توان گفت آن‌که؛ اولاً بنی اسرائیل برای جهاد و دفاع از خود نزد پیامبر خود می‌روند و از او درخواست نصب و معرفی فرمانده برای لشکریان خویش می‌کنند و خداوند طالوت را که دارای اندیشه و دانایی و سلامت جسمی است به فرماندهی آن‌ها برمی‌گزیند تا همراه بنی اسرائیل در راه خدا جهاد نماید و ثانیاً پیامبر بنی اسرائیل از درخواست آنها طفره نمی‌رود که بروید خودتان يك نفر را به فرماندهی معرفی کنید و باكمك او در راه خدا جهاد کنید و یا نمی‌گویید این مساله ربط به مقام نبوت ندارد و لذا از دخالت در آن معذورم و مردم نیز آنقدر ادراک داشته‌اند که این امر را مربوط به شان نبوت دانسته و لذا برای جهاد و مشروعیت آن خود را نیازمند به تایید پیامبر خود و فرمانده او دانسته و لذا از او درخواست كمك می‌نمایند. از این نکته می‌توان چنین کشف کرد که سیاست در این زمان جزئی از اجزا رسالت بوده است و پیامبری و مردم همه بان ادعان داشته‌اند. نه مردم منکر آن و نه پیامبران جرأت ترك آن را داشته‌اند. و در همین آیات اشاره گردیده است که جهاد و جنگ شرایط خاصی به خودش را دارد، مبادا با اجتماع خود و معرفی فرمانده از جنگیدن طفره روید که در آن صورت ترك واجب کرده‌اید.

ج. حضرت داوود نبی (ع) و فرمان‌روایی: قرآن کریم از فرمان خداوند به داوود (ع) خبر می‌دهد که خداوند در خطاب به حضرت داود (ع) فرموده: ای داوود ما تو را در روی زمین مقام

یعنی ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آن‌ها ملك و سلطنت بزرگ عطا کردیم. نویسندگان و صاحب نظران از ملك عظیم، اداره جامعه توسط آل ابراهیم را استنباط کرده‌اند، یعنی قرآن تایید می‌نماید، که آل ابراهیم افزون بر شان نبوت و رسالت (که خداوند به آنها کتاب و حکمت را ارزانی داشته است) دارای شان حاکمیت نیز بوده‌اند و آن‌ها در رأس يك حکومت بزرگ قرار داشته‌اند که به اداره و سامان‌دهی آن می‌پرداخته‌اند. پس آل ابراهیم از طرف خداوند مامور بوده‌اند که جامعه خویش را سامان بدهند، و معلوم است که يك پیامبر الهی سیاست دینی و الهی را در میان جامعه خود اعمال خواهد کرد. پس این يك شاهد قرآنی است بر انبیايي که ترویج دین و اداره جامعه را همزمان بر عهده داشته‌اند و پیوند دین و سیاست را از نظر قرآن مستند و مستدل می‌سازد.

ب: طالوت و فرمان‌روایی بنی اسرائیل: داستان طالوت و جالوت شاهد آخری که می‌توان از متن قرآن بیرون کشید و بعنوان نمونه قرآنی ارائه داد بر اینکه دین و سیاست همزادند و سیاست و دیانت از نظر خداوند هر دو توأمان سعادت و هدایت و رشد جامعه را به ارمغان می‌آورند دین فاقد جنبه سیاسی و سیاست منهای دیانت هرگز موفق به نجات جامعه از انحرافات و کجروی‌ها نگردیده و خداوند نیز دین را توأماً با سیاست بر پیامبران نازل کرده است.

ألم تر ألى الملائكة من بنى اسرائيل من بعد موسى اذا قالوا لنبى لهم ابعث لنا ملكا نقاتل فى سبيل الله قال هل عسىتم ان كتب عليكم القتال الا تقاتلوا قالوا و ما لنا الا نقاتل فى سبيل الله و قد اخرجنا من ديارنا و ابنائنا فلما كتب عليهم القتال تولوا الا قليلا منهم و الله عليم بالظالمين ۲۰

و قال لهم نبىهم ان الله قد بعث لكم طالوت ملكا قالوا انى يكون له الملك علينا و نحن احق بالملك منه و لم يوت سعه من المال قال ان الله اصطفاه عليكم و زاده بسطه فى العلم و الجسم و الله يوتى ملكه من يشاء و الله واسع عليم. ۲۱

ترجمه آیات برای اهل دانش معلوم است. آنچه مهم است آن‌که گروهی از بنی اسرائیل بعد از درگذشت حضرت موسی (ع) نزد پیامبر خود (شمعون یا یوشع یا شموئیل) آمدند، و از او

خداوندی که این مقام رفیع را به انسانی اهدا می‌نماید دلیل بر کمال لطف و عنایت اوست بر انسانها، تا با بهره‌گیری از عالی‌ترین درجات کمال خود را به رشد و کمال واقعی برسانند. حال سؤال اینجاست، حضرت سلیمان که وارث داوود (ع) بود و ۲۴ و دارای مقام رسالت و نبوت، با آن مدیریت فوق‌العاده گسترده، چگونه فرمان‌روایی می‌کرد؟ بر اساس فرمان خداوند اقدامات سیاسی خویش را انجام می‌داد یا بر اساس هوا و هوس خود و اطرافیان و بزرگان امت و ملت خودش؟ اگر به صورت اول پاسخ گویم، به قرآن و پیامبر خدا دروغ بسته‌ایم. که قرآن می‌گوید. و لقد آتینا داوود و سلیمان علما. ۲۵ یعنی این قدرت مدیریت دانایی را ما به داوود و سلیمان دادیم و اگر به صورت دوم پاسخ بگویم، لاجرم آمیخته بودن دیانت و سیاست رحمانی بذهن خواهد آمد.

هر حضرت یوسف و مدیریت اجتماعی: از جمله جذاب‌ترین و شورا‌نگیزترین حوادث و قضایایی که در نظر قرآن مهم جلوه نموده است تا یادی از آن به میان آورد، داستان‌های مربوط به حضرت یوسف (ع) است. سرگذشت‌های تلخ و شیرین این پیامبر والا مرتبه، فوق‌العاده آموزنده است؟ او که مراحل مختلفی از آزمایشات سخت الهی را سپری می‌کند و در تمامی آن مراحل سربلند و پیروز است و به مقام بلند "یوسف ایها الصدیق" ۲۶ نایل می‌آید. آنچه از این ابتلاءها و آزمایشات الهی عاید یوسف (ع) می‌شود، همان چیزی است که جامعه او بان نیازمند است، یعنی صداقت و پاکی و امانت‌داری و این صفات و کمالات انسانی و الهی است که لوح زرین نبوت را تا پایان تاریخ بر سینه یوسف می‌آویزد و او را در نظر سلطان مصر عزیز و محترم قرار می‌دهد و او را وادار می‌سازد که اعتراف نماید، "انک الیوم لدینا مکین امین" ۲۷ یعنی یوسف است که امانت‌دار و شایسته تقرب و احترام است و خیانت در ساحت ملکوتی او راه ندارد.

خداوند برای تقدیر و سپاسگذاری و بنده‌نوازی از مقام ارجمند یوسف می‌فرماید: و كذلك مکننا لیوسف فی الارض یتبوا منها حیث یشاء نصیب برحمتنا من نشاء و لا نضیح اجر المحسنین. ۲۸ یعنی و ما در حقیقت یوسف را در زمین بدین

خلافت دادیم تا میان خلق خدا بحق حکم کنی و هرگز از هوای نفس پیروی نکنی که تو را از راه خدا گمراه سازد و آنان که از راه خدا گمراه شوند چون روز حساب و قیامت را فراموش کرده‌اند، بعد از سخت معذب خواهند شد. ۲۲ در این آیه خداوند، داوود (ع) را حاکم و خلیفه معرفی می‌کند، امروزه مقام قضاوت و داوری از اساسی‌ترین ارکان حاکمیت و یکی از قوای سه‌گانه حاکمیت است، که دولت‌های غربی به دلیل استقلال قوای سه‌گانه حاکمیت از یکدیگر و تعیین حوزه اختیارات هر یک در این کشورها خود را کشورهای مدعی رعایت حقوق بشر و آزادی خواه معرفی می‌کنند این عناوین و عناوین دیگری مانند دموکراسی و ... را می‌خواهند به دیگر کشورها که عموماً اسلامی هستند صادر نمایند.

اما قرآن کریم به حضرت داوود (ع) که دارای مدال نبوت است هشدار می‌دهد که در میان خلق به حق داوری نماید و حکم خدا را در جامعه اجرا نماید و از هر گونه اعمال هوا و هوس بپرهیزد، آیا داوری بحق می‌تواند صرف قضاوت و داوری به صورت تئوری، بدون توجه به اجرای آن دارای اهمیتی باشد که خداوند به پیامبر هشدار می‌دهد که مبادا پایش بلغزد یا، نه داوری در مرحله اجرای آن است که موجب رسیدن حق به ذی‌حق می‌گردد و اگر این طور است همین است سیاست و آموخته بودن آن با دیانت یعنی اجرای قانون و احکام الهی بصورت حق و عادلانه.

د - حضرت سلیمان (ع) و سیاست: در قرآن داستان پیامبری حکایت‌گردیده است که افزون بر فرمان‌روایی و فرماندهی بر انسان‌ها، بر تمامی وحش و طیر، پرندگان و چرندگان و خزندگان نیز امریت داشت و این از عجائب روزگار، و صورت دیگری از اعجاز خداوند است که به انسانی کمال یافته و هدایت شده و راه یافته خود اعطا و اهداء می‌فرماید و از این هدیه بزرگ چنین خبر می‌دهد:

و حشر لسلیمان جنوده من الجن و الانس و الطیر فهم یوزعون. ۲۳ یعنی سپاهیان از گروه جن، و انس و مرغان هر سپاهی تحت فرمان رئیس خود در رکابش حاضر آمدند. این سیاست و مدیریت گسترده در تاریخ بشریت بی‌نظیر است،

منزلت که هر جا خواهد فرمان روا باشد رساندیم که هر کس را بخواهیم بلطف خاص خود مخصوص می گردانیم و اجر هیچکس از نیکوکاران را در دنیا ضایع نمی گذاریم.

همان طور که قرآن تایید می کند، حاکم مصر، حضرت یوسف (ع) را به عنوان مدیریت اقتصادی مصر انتخاب می کند و او با درایت الهی خویش از این مسئولیت مثل بقیه بخشهای زندگی خود موفق و کامیاب بیرون می آید و خداوند در آیه فوق می فرماید، از نظر خداوند یوسف هر جا که بخواهد می تواند فرمان روا باشد، یعنی همین مدیریت مالی او نیز مورد تایید خداست، و همین کارش نیز شانی از شئون نبوت اوست و روشنتر از این نمی شد خداوند بگوید او یک حاکم سیاسی است او هر جا باشد و با هر عنوانی که ظاهر شود مورد تایید دربار الهی است و از حمایت ها و تاییدات او سرشار خواهد بود.

نمونه های یاد شده نشان از توجه قرآن به امر مدیریت سیاسی انبیاء می دهد و اینکه نبوت از مسأله سیاست جدا نبوده بلکه جزئی از اجزای آن است، نمی توان اقدام با نگار آن نمود، در این صورت باید گفت اقدام به انکار نبوت انبیاء و تکذیب قرآن نموده ایم. پیامبر اسلام نیز بدلیل آن که خاتم انبیاء (ع) بود و در عصر رسالت او جامعه به امراض گوناگون اعتقادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی گرفتار آمده بودند، حکمت و عدالت خداوند اقتضاء می کند که کسی را به مقام رسالت و نبوت مبعوث نماید که امت را از تمامی آن امراض نجات بخشد و زندگی کاملاً سالم و عاری از هر گونه نقص و عیب را بر امت نوید دهد و راه رسیدن بان را نیز به آنها بنمایاند. اکنون به شواهد قرآنی در این زمینه اشاره می شود که خداوند پیامبر اسلام را با این ویژگیها به رسالت امت اسلامی و تمامی بشر برگزیده است.

پیامبر اسلام و شان حاکمیت سیاسی

شرط قبولی ایمان پذیرش داوری پیامبر:

قرآن کریم در آیه هشدار دهنده به امت اسلام و سایر امت ها، می فرماید، هرگز ایمان شما مورد قبول خداوند نیست مگر آن که در نزاع و خصومت تنها پیامبر اسلام را به عنوان حاکم و

داور خویش انتخاب نمایند، متن آیه این است:

فلا و ربك لا یؤمنون حتی یحکموك فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیماً، ۲۹ یعنی نه چنین است قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی شوند مگر آن که در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آن گاه بر هر حکمی که کنی هیچگونه اعتراضی در دل نداشته و کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند.

در این آیه اشاره دارد به مرحله اجرای احکام، چون در این مرحله است که ممکن است طرفهای متخاصم از صدور حکم ناراضی شوند و بان تن ندهند، خداوند می فرماید مسلمان و مومن واقعی کسی است که داوری پیامبر را قلباً پذیرا باشد یعنی آنچه پیامبر انجام می دهد و هر حکمی صادر نماید مورد رضایت خداوند است و حکم واقعی همان است که از جانب پیامبر (ص) صادر می شود و پذیرش آن موجب پذیرش ایمان مومن خواهد بود. مجری احکام و قانون الهی که هم احکام را می شناسد و هم اقدام بانجام آن می نماید و در سطح کلان جامعه نیز مصالح و مفاسد آن ها را شناسایی نموده و امت را در کسب مصالح و دفع مفاسد یاری رسانی می نماید و نیز مامورند که برای شناسایی مصالح امور خویش به پیامبر مراجعه نمایند و در موقع تعارض منافع او را داور و حاکم خویش قرار دهند.

۲- حاکمیت الله یا طاغوت؟

در قرآن دو نوع حاکمیت مطرح گردیده است، حاکمیت خداوند و حاکمیت طاغوت، انبیاء کسانی هستند که خداوند بنمایندگی از خود بعنوان حاکمان ما و کلیه بشریت قرار داده است اطاعت آن ها را از همه افراد انسان خواستار شده است و انسان لا محاله می توان تحت یکی از دو حاکمیت به زندگی خود ادامه دهد. حاکمیت خدا و انبیاء بنمایندگی از جانب خدا، یا حاکمیت طاغوت.

قرآن در معرفی این دو نوع حاکمیت چنین می فرماید: الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلك یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به یرید الشیطان ان یضلهم ضلالاً بعیداً، ۳۰

اینکه اقتضای زمان و مکان انجام چنین اقداماتی را خواسته و پیامبر و حاکم بعنوان يك خبر سیاسی دست باین اقدامات سیاسی رد و نه بعنوان يك رهبرانی، چنان که بعضی بیمار دلان چنین پنداشته‌اند و اظهار نموده‌اند که پیامبر تنها دارای شان رسالت بوده و اگر دست به اقدامات سیاسی - نظامی زد، بدلیل شرایط و اوضاع حکومت بود که چنین اقتضا می‌کرد و پیامبر اگر بعنوان يك حاکم و سیاستمدار مطرح است از آن جهت است که مردم (اعم از مسلمان و غیر مسلمان) او را فردی شایسته زمامداری شناخته و با او بیعت کردند تا امور سیاسی آنها را بعهده گیرد. ۳۲

فرمان الهی به اطاعت از پیامبر (ص):

از جمله آیاتی که می‌توان به عنوان شاهد ارائه نمود بر اینکه پیامبران الهی علی العموم و پیامبر اسلام علی الخصوص دارای شان حاکمیت و فرمانروائی نیز بوده‌اند، آیاتی است که در آنها خداوند افزون بر اطاعت خود از مردم بطور عموم (مومنین) می‌خواهد که از پیامبران اطاعت کنند، و در آن آیات قید شده است که اطاعت از پیامبر همان اطاعت از خدا است و با اذن خداوند باید از انبیاء پیروی نمود. این دسته از آیات به صورت مطلق آمده است. نویسنده موارد بسیاری از این آیات را در قرآن مورد بررسی قرار داده است و هیچگونه قیدی برای این اطلاعات بدست نیاورده و این حکایت از آن دارد که در همه‌ای امور حتی در امور سیاسی و اجتماعی باید از پیامبران الهی اطاعت کنیم. و خداوند برای کسانی که باین ندای الهی لبیک گوید نوید بهشت برین و همنشینی با انبیاء شهداء صلحا و صادقیین را وعده داده است. ۳۴ و متقابلا از کسانی که این کار را نکنند بر حذر داشته و کبفر آتش را بر آنها نوید داده است. از این آیات می‌توان بدست آورد، که چنین کیفری به خاطر مخالفت در مقام فرمانروایی پیامبر است و الا آیاتی بسیاری است که دلالت دارند بر آن که در مقام دعوت و ایمان، مردم مجبور نیستند ایمان بیاورند و دین اسلام دین رحمت برای جهانیان است و پیامبران در این مرحله تنها منذر و مبشر است نه حفیظ و وکیل، در آیات یاد شده خطاب به مومنان است یعنی کسانی که ایمان آورده‌اند و اسلام را پذیرفته‌اند، حالا نوبت

یعنی: آیا ننگری و عجب نداری از حال آنان که به گمان و دعوی خود ایمان به قرآن تو و کتبی که پیش از تو فرستاده شده، آورده‌اند، چگونه باز می‌خواهند طاغوت را حاکم خود گمارند در صورتی که مامور بودند که به طاغوت کافر شوند... در این آیه خداوند می‌فرماید ما از مومنان خواسته‌ایم که به حاکمیت طاغوت کافر شوند و امام صادق (ع) فرمودند: مراد از طاغوت آن کسی است که به خلاف حق حکومت کند و سزاوار آن مقام نباشد. آیا در چنین حالتی که انسان مخیر است تحت یکی از دو نوع حاکمیت قرار گیرد و از نظر خداوند انسانی که کتابهای آسمانی را پذیرفته است باید از تحت حاکمیت طاغوت خارج شود و تنها حاکمیت الله را پذیرا باشد می‌توان گفت این حاکمیت برگزیده خداوند فاقد بعضی جنبه‌های زندگی بشر است و حاکمیت طاغوت از این نوع حاکمیت کاملتر و مفیدتر است بحال انسان، اگر این طور است چرا خداوند از مومنان می‌خواهد که حاکمیت طاغوت را به رسمیت نشناسند؟ پس دین اسلام که همان حاکمیت خداوند و رسول خداوند است جامع جنبه‌های مادی و معنوی زندگی بشر خواهد بود.

۳- حاکمیت پیامبر بر مومنان:

خداوند در آیه دیگر پیامبرش را بحال مومنان اولی‌تر و مهربانتر از آنان معرفی می‌کند. و می‌فرماید: النبی اولی بالمومنین من انفسهم ۳۱ یعنی: پیامبر سزاوارتر است از مومنان نسبت بخود آنها. معنی این حرف آن است پیامبر هر اقدام که انجام دهد برای کسب مصالح و منافع و دفع ضرر از آنهاست از جمله اقدامات سیاسی آن حضرت، همان گونه که بدیهی و قطعی است که پیامبر اسلام دست به اقدامات مختلف سیاسی زدند، از جنگ و جهاد، نامه به حاکمان طاغوت و دعوت آنان به اسلام، نصب فرماندهان جهادی و مدیران سیاسی و نظامی، بر اساس آیه ۶۰/ نساء همه این امور و دیگر اقدامات پیامبر همه از شئون حاکمیت الله است و براساس این آیه همه اقدامات یاد شده به مصالح مسلمانان و مومنان است زیرا او داناتر است از مومنان نسبت به جلب منافع آنها و دفع مفاسد از جامعه آنها، و جزء اقداماتی است که باید صورت می‌گرفته است، نه

سیاسی و حقوقی و نظامی در تعیین سمت‌های مختلف تقریباً از آن‌ها کمال بهره‌برداری را می‌نمایند و در قرآن می‌توان دهها بلکه صدها از این واژه‌ها را ارائه داده خداوند در جای جای قرآن از این واژه‌های سیاسی بکار گرفته است. پس اندیشه قرآنی و اسلامی با این مفاهیم آشنایی کامل دارد و پیامبر اسلام که مروج و مبلغ و گیرنده وحی و امانت‌دار خداوند بوده‌اند چگونه ممکن است از این فرهنگ محروم بوده باشد و این تعبیرات را چه کسی یا کسانی موظف بوده‌اند که به اجرا بگذارند و چگونه به اجرا بگذارند که مورد قبول خداوند قرار گیرد؟ و مفهوم اصلی آن‌ها محقق گردد؟ جز آن که بدست الهی پیامبر خدا.

۶- فلسفه نبوت مقتضی پیوند دین و سیاست است:

آخرین شاهدهی که در اینجا می‌توان ارائه داد و به این بخش پایان داد آن است که گذشته از مباحث که صورت گرفت و ادله قرآنی که بیان گردید، یکسری آیاتی است که به تفسیر و تجلیل فلسفه نبوت پرداخته‌اند و با مطالعه به ظاهر این آیات، بنظر نگارنده، هر عامی و بی‌سوادی می‌فهمد که نبوت و حکومت پیوند عمیقی داشته و دارد و حتی این بعد مهمترین ابعاد رسالت شاید بوده باشد. حال به ذکر چند نمونه از این دسته آیات می‌پردازیم:

الف: یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم. ۳۹

ب: و یضع عنهم اصرهم و الاغلال الّتی کانت علیهم. ۴۰

ج: و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل. ۴۱

د: لقد ارسلنا رسلنا بالبیات و ازلنا معهم الکتاب و الیمیزان لیقوم الناس بالقسط. ۴۲

آیات فوق به مهمترین جنبه‌های فلسفه بعثت انبیاء و پیامبر اسلام (ص) اشاره دارند. گرچه انبیاء برای انجام امور بسیاری به نبوت برانگیخته شده‌اند، اما این آیات به شاخصترین آن امور که مسائل مانند احیاء جوامع از مرگ گمراهی و ضلالت و شرکت، و رهایی بشر از بند زنجیرها و غول‌ها که بقول قرآن انسان‌ها گذشته و امروزی به آنها گرفتار آمده‌اند و نیز اجرای عدالت و برابری و اخوت و دوستی و جلوگیری از تعدی و

اجرای آن فرارسیده است، خداوند از آن‌ها می‌خواهد که حالا که دین را پذیرفته‌اید، باید از حاکمیت پیامبر اطاعت کنید و او را به عنوان حاکم و رهبر سیاسی - الهی خویش بپذیرید و اختلاف نداشته باشید که مایه ضعف و شکست سیاسی شما خواهد بود. ۳۵

کما اینکه مرحوم شهید بزرگوار، مطهری چنین برداشتی از این آیات داشته‌اند و ذیل آیه‌ای در سوره نساء که آیه مشهور نیز می‌باشد: "یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فرده الی الله و الرسول ان کنتم تومنون بالله و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن تاویلاً" ۳۶ مرحوم مطهری ذیل بحث این آیه، پیامبر اسلام (ص) را صاحب سه شان می‌داند و راجع به شان سومی آن حضرت چنین اظهار نظر می‌نماید:

"منصب سومی که پیغمبر اکرم (ص) رسماً داشت و هم باو تفویض شده بود، به نص قرآن و هم عملاً عهده‌دار آن بود همین ریاست عامه است. او رئیس و رهبر اجتماع مسلمین بود و به تعبیر دیگر، مدیر اجتماع مسلمین بود. گفته‌اند آیه "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول" ناظر باین جهت است که او رئیس و رهبر اجتماع شما است. ۳۷

کسانی دیگری که قابل به پیوند دین و سیاست شده‌اند، نیز از جمله دلیل‌های خود آیات فوق را مطرح می‌کنند و می‌گویند خداوند بطور مطلق از آدم‌ها می‌خواهد که از پیامبر اطاعت کند حتی مسایل نظامی و سیاسی و ... ۳۸

۵- وجود واژه‌های سیاسی در قرآن و احادیث

برای استدلال و اثبات رابطه دین و سیاست و یا پیوند آن دو، قبل از همه شواهد و دلایل محکم عقلی و نقلی، افزون بر آنچه بیان گردید، خوب است به فرهنگ سیاسی دنیا و مقایسه آن با قرآن و دیگر متون اسلامی مراجعه نمایم. در یک تحقیق کوتاه به واژه‌ها و تعبیرات قرآنی، باین واژه‌ها برمی‌خوریم که امروزه در فرهنگ سیاسی اسلام جایگاه عالی را از آن خود کرده‌اند و "ولایت، امامت، خلافت، حکومت، دولت، امارت، وزارت، وکالت و ..." این واژه‌ها امروز در تمامی کشورها علی‌العموم و در جهان اسلام بطور خاص نسبتاً بکار می‌روند و نظامهای

تجاوز به امنیت و حقوق افراد، باشد اشاره می‌کنند.

روی موضوعات یاد شده امروزه سیاستمداران دنیا چه در لباس دموکراسی و آزادی خواهی و چه به شکل جمهوری خواه و طرفدار مردم سالاری و یا به قیافه حکومت عدل اسلامی و الهی و یا هر صورت و شعار دیگر، بسیار مانور می‌دهند و آراء امت‌ها را برای نوید تحقق این امور از آن خود می‌کنند، آری تحقق عدالت، آزادی، و به معنی کلی آن حق حیات که قرآن بان اشاره کرده است از شعارهای خداوند است که انبیاء خود را برای محقق ساختن آن در میان امت‌ها به رسالت و نبوت برانگیخته و کتاب‌های متعددی را نازل نموده است دلالت آیات فوق بر پیوند دین و سیاست از تابش نور خورشید بر سایر پدیده‌ها روشن‌تر است با این سؤال مساله را تقریب می‌توان کرده بدون نیروهای هماهنگ مردمی که فاقد انسجام و سامان سیاسی - اجتماعی هستند پیامبر با صرف ترویج و تبلیغ یک سری آموزه‌های ارزشمند می‌تواند عدالت را در جامعه با اجرا بگذارد؟ و یابندگان و اسیران را رهایی بخشد و می‌توان گفت پیامبر با این شعارها دولتی سیاسی را پدید نیاورد و اگر دارای ذکاوت و مدیریت سیاسی نمی‌بود، باید تحت حکومتی که بدست یکی از مسلمانان اداره می‌شد، به دعوت خود ادامه می‌داد؟ در آن صورت چگونه قابل توجیه است که یک مسلمان عادی بدلیل آن‌که در راس حکومت قرار دارد بر پیامبر و سفیر آسمانی ولایت و سرپرستی داشته باشد؟ و یا چگونه میسر است که با صرف ارشاد و تبلیغ امت را به آن حدی از کمال رساند که حق حیات و زندگی و آزادی دیگران را به رسمیت بشناسد؟ از آن زمان تاکنون که ۱۴۰۰ سال می‌گذرد امت اسلام باین رشد فکری نایل نیامده‌اند؟ چگونه بمدت ۲۳ سال عمر رسالت ناگهان از چنین عقل اجتماعی برخوردار خواهند گردید؟ پس می‌توان گفت با توجه به شواهد یاد شده و شواهد آخر؛ فلسفه بعثت پیامبر اسلام و سایر انبیاء (ع) اقتضا می‌کند که در تمامی امور جلودار خلق خداوند و رهبری سیاسی بدست این برگزیدگان الهی سروسامان پیدا کند.

نتیجه:

پیامبر اسلام افزون به شان رسالت دارای مقام و منصب فرمان

روایی نیز بودند و در زمان حیات خود باین امر مبادرت ورزید، مالیات اسلامی را جمع‌آوری می‌نمود و به موارد لازم به مصرف می‌رساند، به مناطق دوردست سفیر و نماینده اعزام می‌نمود، لشکریان را در مواقع لزوم، فرماندهی می‌کردند و دستور جهاد و مبارزه را که خود یکی از انگیزه‌های رسالت است، صادر می‌نمودند و به سران کفر و شرکت در اقصی نقاط عالم نامه می‌نوشت و آن‌ها را بعنوان یک حاکم اسلامی، باسلام دعوت می‌نمودند و در صورت مخالفت آن‌ها، به جهاد علیه آنها متوسل می‌گردید که آنیکه این راه را خلفای بعد از آن حضرت تا اندازه به انجام رساندند، سیاست یعنی همین، انجام چنین امری که بفرمان دین و پیامبر (ع) صورت گیرد عین دین و نیز عین سیاست خواهد بود. بعد از پیامبر اسلام به گواهی ادله و شواهد تاریخی و قرآنی رهبری امت اسلامی را به امیرالمومنین سپرده شد و حتی سرنوشت جامعه اسلامی تا ظهور حضرت حجه بن الحسن (ع) را معین و مشخص نمودند که در این قسمت ادله و شواهد از آیات و روایات الی ماشاءالله است. از آیات ابلاغ و اتمام و اکمال دین تا آیه تطهیر و حدیث تقلین و حدیث سفینه و ... و لذا بخش دوم این نوشتار با این دید که امامت حضرت علی (ع) ادامه دهنده خط نبوت پیامبر اکرم (ص) است ادامه خواهد یافت و وارد بحث نظری آن که اهل سنت و جماعت و منابع آن‌ها در این زمینه چه می‌گویند نمی‌شوم.

بخش دوم: پیوند دین و سیاست در حوزه امامت:

مفهوم لغوی و اصطلاحی امام و امامت:

امام کیست؟ امامت چیست؟

راغب در کتاب مفردات، امام را به مطلق پیشوا معنی کرده است، کسی که پیشوا و رهبر جمعیتی باشد، نظرها بسوی وی دوخته، از اعمال و افکارش پیروی نمایند در زبان فارسی امام نامیده می‌شود. امام جماعت را بدان جهت امام می‌گویند که جمعیتی در صفهای مرتب و منظم در پشت سر او قرار گرفته در اعمال، گفتار و حرکاتش، از او پیروی می‌کنند و در این معراج روحانی او را مقتدا و پیشوای خویش قرار می‌دهند.

امامت در لغت عربی به معنی رهبری و پیشوای است. امام گاهی بر عده محدود امامت دارد و گاهی بر عموم ملت بلکه بر تمامی بشر و کلیه انسان‌ها از اولین و آخرین، امامت در برخی مواقع نسبت به تمامی اعمال و حرکات شمولیت پیدا می‌کند و گاهی به امور خاص محدود می‌شود. و نیز امامت گاهی در امور معنوی و اخلاقی اطلاق می‌گردد و گاه در امور سیاسی اجتماعی نیز پیشوای خویش را اعمال می‌کند.

موقع که به طور مطلق به کسی امام می‌گویند، مراد آن کسی است که مقتدا و رهبر است در قوانین شریعت و دستورات الهی، امور امت را بر اساس قوانین آسمانی مدیریت می‌کند. چنین کسی خودش در مرحله اول نمونه و الگو و به تعبیر و حیاتی آن اسوه کامله دین بوده و در متن صراط مستقیم شریعت سیر و سلوک کرده است و در مرحله بعد با هدایت و رهبری امت به سوی صراط شریعت حق، امامت خویش را نشان می‌دهد. چنین کسی بقول پیشوایان دین، قرآن ناطق و سخنگوست.

تعاریف دیگری از امامت نیز شده است که بنظر می‌رسد، منطبق با واقعیت نبوده و لذا تمام و کامل و جامع نبوده در خور تأمل می‌باشد. مثلاً در تعریف امامت آورده شده است که "امامت عبارت است از خلافت جانشینی از پیامبر در نگهداری دین و حفظ حوزه مسلمین و یا گفته‌اند: "امامت یعنی ریاست عامه در امور دین و دنیا برای شخصی از اشخاص".^{۴۳}

ابن خلدون بر اساس عقیده اهل سنت در تعریف امامت از واژه (خلافت) استفاده کرده و گفته است: "خلافت یعنی نیابت از صاحب دین و سیاست دنیا، باین اعتبار خلافت و امامت گفته می‌شود و متصدی آن را امام و خلیفه می‌گویند."^{۴۴} و اما در یک نگاه واقع بینانه و بیطرفانه می‌توان در تعریف امامت چنین گفت:

"امامت عبارت است از ریاست کلی الهی به نیابت از رسول خدا(ص) در امور دین و دنیای مردم.^{۴۵}

ماهیت امام و امامت در اسلام:

گرچه از معانی لغوی و اصطلاحی که برای دو واژه "امام و

امامت" عرضه گردید تا حدودی به ماهیت و حقیقت آن‌ها می‌توان پی برد، و منشا و خاستگاه آن را کشف کرد. اما برای توسعه دید و بینش وسیع و صحیح از ماهیت واژه‌های فوق که از کلمات بسیار بارز و مهم قرآنی است بنظر رسید که بعنوان یک فرد مسلمان و شیعه که خود را منسوب به پیروی از خط امامت اهل بیت(ع) می‌داند، در این جا که مناسبت اقتضا می‌نماید، درک و بینش خود را از طریق قرآن و بیانات بزرگان دین، به معرض مطالعه کارا گاهان و موضوع شناسان دلسوز قرار بدهد.

در قرآن دو گونه تعبیر بکار رفته است که دو مذهب بزرگ جهان اسلام هر یک خود را طرفدار و از رهروان و مصادیق معنوی این تعبیرات به حساب می‌آورند. آندو تغییر یکی واژه امام و دیگری واژه خلیفه است. کسانی که اداره عمومی جامعه بعد از عصر رسالت را عهده‌دار شده‌اند در منظر اهل سنت خلفا یا خلیفگان رسول الله نامیده شده‌اند و بهمین معنی در نظر امامیه، امام اطلاق گردیده است. اولاً چه فرق است بین ماهیت این واژه‌ها، آیا این واژه‌ها مرادفاند؟ یا نگاه به کاربرد آن‌ها در قرآن می‌توان گفت ماهیت آن‌ها بسیار متفاوت از هم است، نه مرادف هم.

واژه خلیفه در قرآن: در قرآن این تعبیر به صورت‌های مختلف (مفرد و جمع) بکار رفته است. که بعنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌گردد.

و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفه، / بخشی از آیه ۳۰ / بقره

فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب. / بخشی از آیه ۱۶۹ / اعراف

و جعلنا هم خلائف و اغرقنا الذين كذبوا باياتنا، / بخشی از آیه ۷۳ / یونس

ثم جعلنا كم خلائف في الارض من بعدهم لننظر كيف تعملون. / یونس / ۱۴

ولما رجع موسى الى قومه غضبان اسفا قال يئسما خلفتموني من بعدي. / اعراف / ۱۵۰

همان گونه که مشاهده می‌شود، واژه‌های مشتق از واژه خلیفه

اماما قال و من ذریتی، قال لاینال عهدی الظالمین. بقره/ ۱۲۴ با توجه به مشتقات واژه های "امام، ائمه" در این آیات می توان گفت، رسیدن به مقام امامت مطلق نبوده، بلکه مقید است به طی کردن مراحل و ادراک مراتب عالی انسانی و قبولی در آزمون الهی، چنان که از آخرین آیه در بالا می توان این مطلب را بدست آورد و نیز مقام امامت به طور عموم در اختیار همگان قرار داده نمی شود، که این مفهوم نیز از جمله - لاینال عهدی الظالمین - همین آیه بدست می آید، خداوند بعد از آزمایشات سختی ابراهیم را به مقام امامت نایل می کند و یا برداشتی که حضرت ابراهیم از این مقام دارد برای ذریه و فرزندانش نیز تقاضا می کند، اما خداوند به این درخواست بطور ساده پاسخ مثبت نمی دهد و آن جایگاه را از ظالمین دریغ می دارند و ظالمان را که می توانستند خلیفه ای خدا باشند، شایسته این مرتبه از کمال که خاص به اوج رسیدگان است، نمی داند. در آیه ۲۴/ سجده جایگاه امامت را متذکر گردیده، و آن را به کلمه "منهم" مقیدش می کند. یعنی امام کسی است که هادی بامر خدا است و همگان لایق و قابلیت هادی بودن را ندارند، بعضی از سالکان طریقت و حقیقت این منصب را می توانند احراز کنند و این همان مسابقه انسانیت است که تنها چند برنده بیش ندارد و آن هم کسانی که صدها پله تکامل را تمرین داده و فایق آمده است. نه هر تبلی که لباس آن فنون را بر تن دارند.

در آیه ۷۳/ انبیاء که بطور مطلق "جعلناهم ائمه" آمده است، باز با ذیل آیه که همان شاخصه کمال انسانی یعنی هدایت گری است آن را مقید ساخته است و بالاخره از اولین آیه ذکر شده می توان چنین کشف کرد که هر امت و هر قوم و عشیره ای در قیامت با امام خویش در صحنه محشر حاضر شده، به پرونده اعمال آن ها رسیدگی می شود، امتی که همه خلیفه و جانشین خدا هستند، آن هادی در قیامت برای افراد هر امت و قوم چه کسی است؟ آیا کسی است که آن را خود امت برگزیده اند؟ یا خداوند با خلیفه قرار دادن همگان و ابتلا و آزمایش آن ها این یکی را برنده مسابقه اعلام نمود، مدال امامت را برگردن او آویخته است؟ مفهوم آیات یاد شده به صورت دوم پاسخ می دهد. پس نمی توان گفت مفهوم و ماهیت خلیفه و امام یکی

در این آیات بکار رفته است و در همه موارد با توجه به ترجمه ای که مترجمان مشهور ارائه داده اند، به معنی جانشینی یا جانشین می باشد. و موارد نیز مربوط است به عموم آدم ها یا عموم یک امت در یک عصر و زمان، خداوند در این آیات یا حضرت موسی (ع) در آخرین موارد فوق، برای جانشین نمودن خود ملاک و معیاری ارائه نمی دهد، که با کدام شرایط و یا با چه ویژگی های مردم به سمت خلفاء یا خلیف خداوند برگزیده شده اند، بطور عموم مردم جانشین خداوند، یا جانشین پیامبر معرفی شده اند. از آیات فوق و امثال آن می توان چنین استنباط نمود که برای خلیفه و جانشین شدن کدام صفت و امتیازی خاصی لحاظ نگردیده است. خلیفه می تواند هر کسی باشد، همانگونه که خداوند این سمت را بدون توجه به کدام امتیازی به عموم انسان ها اعطا کرده است. همان گونه که معلوم است افراد بسیار متفاوت و دارای مراتب مختلف انسانی است از عالی و دانی، در نظر خداوند همه بطور مساوی دارای سمت خلافت هستند. پس ماهیت خلیفه همان صرف ماهیت انسانی و بشری است که به اقتضای اوضاع و احوال و استعداد های افراد بستگی دارد. چنان که یکی از نویسندگان مشهور و بنام با توجه به این نکته فرموده است:

"در تحقق معنی لغوی خلافت همین مقدار کافی است که شخص برای جانشینی پیامبر (ص) تعیین شده باشد و در غیاب او کارهایش را انجام دهد ولو گفتارش با رفتارش مطابقت نکند، از نظر لغت می توان او را خلیفه گفت ۴۶" بنابراین خلیفه یعنی جانشین، هر کس که می خواهد باشد، عاقل، عالم یا جاهل، عادل یا ظالم، فاسق یا صالح، چنان که تاریخ اسلام بعد از عصر نبوت شاهد گونه های مختلف از خلفا و خلافت بوده است. واژه امام در قرآن: این تعبیر نیز در قرآن بکار رفته است و ما به چند مورد آن اشاره و برداشت خود را از ماهیت آن ارائه می دهیم.

یوم ندعواکل اناس بامامهم. / بخشی از آیه ۷۱/ اسرا
و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا / انبیاء / ۷۳
و جعلنا منهم ائمه یهدون بامرنا / سجده / ۲۴
و اذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس

است و این واژه‌ها مرادف می‌باشد.

در تایید این سخن، می‌توان صدها نمونه از قرآن، روایات و کلمات دانشمندان و صاحب نظران ارائه داد. یکی از بزرگان معاصر در تعریف امامت به جایگاه و ماهیت آن پرداخته چنین فرموده‌اند: "و منظور از امامت، امامت جماعت نیست، بلکه امامت عالم و امامان انسانیت است پس لازم است عالم و انسانیت را بشناسیم تا بفهمیم که امامت انسان‌ها در این عالم به چه معنی است. ۴۷"

حسن بصری از علمای بزرگ اهل سنت در اشاره به ماهیت امام عادل چنین می‌نویسد: "کسی که میان خداوند و مردم قرار می‌گیرد، از خداوند می‌شنود و به مردم می‌شنواید، هدایت خداوند را نگاه نموده و راه را به مردم می‌نمایاند و خداوند را فرمان‌برداری کرده، مردم را رهبری می‌کند. ۴۸"

از دو بیان فوق آیا این مطلب بدست می‌آید که امام همان خلیفه و جانشین رسول خداست؟ و رسول خدا یا مردم او را به خلافت و امامت برمی‌گزینند؟ آیا چنین کسی که مردم او را با رأی خود انتخاب می‌نمایند، امامت انسانیت است و رهبر عالم؟ آیا می‌توان اظهار داشت که او از خداوند می‌شنود و به خلق می‌شنواید؟ آیا خلفای اسلامی چنین بودند؟ و آنها واسطه بین خالق و خلق بودند؟ هر چه می‌گفتند حق و کارهایشان رشد و هدایت بود؟

در یک کلام می‌توان چنین اظهار نمود که ماهیت امام و امامت، ماهیت الهی و فوق بشری است چنان که آیات قرآن و نظر اندیشمندان این مطلب را تایید و بر آن تاکید دارند و ماهیت خلیفه و خلافت ماهیت بشری و زمینی دارد و لذا خالی از هر گونه سهو اشتباه نخواهد بود. حال که جایگاه و ماهیت امام و امامت روشن گردید، که ماهیت الهی و مافوق بشری دارد، به فلسفه امامت اشاره می‌کنیم.

فلسفه امامت از منظر قرآن: بحث را با پرداختن به جنبه دیگر آباتی که یادآور شدیم می‌گیریم. امامت در جهان بینی اسلامی دارای روح فوق‌العاده مهم و ارزشمند است، بحدی که در کنار توحید و نبوت و دیگر اصول اعتقادی شیعه قرار گرفته است. فلسفه وجودی امامت در نیاز جامعه به یک هدایت‌گر و منجی

قابل تفسیر است.

چنان‌که در سوره انبیاء آیه ۷۳ و سوره سجده آیه ۲۴، گذشت، خداوند هدف از جعل امامت و معرفی امام، به نقش هدایت‌گری او پرداخته است، حضور در قیامت و گشودن نامه اعمال را در گرو قرار دادن یک هدایت‌کننده در کنار هر قوم و امت منوط کرده است، هدایت‌کننده بعد از مقام نبوت در اسلام، همانا امام خواهد بود.

در آیات فوق خداوند فرموده است. ما آن‌ها را امام و پیشوای مردم قرار دادیم، تا آن‌ها را به امر ما هدایت کند، در تفسیر امر آورده‌اند که مراد از امر همان اذن است که انبیاء بوسیله آن، معجزه‌های بزرگ و کارهای خارق‌العاده‌ای از خود نشان داده‌اند. مرده رازنده کرده، بیماران را شفا می‌داده‌اند و از امور پنهان آگاه می‌ساخته‌اند. ۴۹"

قرآن این مسئولیت را روش انبیاء قرار داده است، یعنی یکی از وظایف انبیاء هدایت خلق است به سوی خدا و امام نیز بعد از نبوت ادامه دهنده این ماموریت است، بنابراین امام در ردیف انبیاء قرار دارد و فلسفه امامت نیز هدایت‌گری آن‌ست، همان گونه که انبیاء ارتباطی با خداوند داشته‌اند امام نیز از خداوند دستور می‌گیرد و با حمایت و هدایت خداوند به هدایت خلق می‌پردازد چنان که حسن بصری گفت: امام از خداوند می‌شنود و به خلق می‌شنواید، خداوند را فرمان‌برداری کرده، مردم را رهبری می‌کند. و چون در هر زمان و در هر مکان و هر امت و قومی بی‌نیاز از هدایت نیست، پس بی‌نیاز از امام نخواهد بود. ۵۰ پس همان‌گونه که انبیاء حاکمان دینی بودند. امامان نیز حاکمان دینی‌اند و سرنواخت دین در زمین بدست آنان و تحت تسلط و اختیار آنان قرار دارد. و امامان معصوم هر آنچه را که پیامبر (ص) عهده‌دار آن بود، عهده‌دار می‌باشند و آن عبارت از نظم و جهت‌دهی امور مادی و معنوی امت است.

حضرت امام رضا(ع) در اشاره باین نکته می‌فرمایند: "آن الامامه زمام الدین و نظام المسلمین و صلاح الدنیا و عز المسلمین الامام اس الاسلام النامی و فرعه السامی، الامام عالم بالسیاسه، مستحق للریاسه، مفترض الطاعه، قائم بامر الله، ناصح لعباد الله. ۵۱"

”یعنی همانا امامت جانشینی خدا و رسول خداست. امامت سامان دهی دین و نظام بخشی امور مسلمین است، امامت صلاح دین و اقتدار مسلمانان می باشد، امام پایه و بنیاد اسلام بالنده و شاخه های رونق یابنده آن است، امام دانایی به سیاست و مستحق ریاست است بر مسلمین اطاعت او واجب است و او به امر خداوند قیام کرده بندگان را نصیحت کننده مهربان است.“

از جملات نورانی حضرت، نور می بارد، انسان در روشنایی آن تکالیف و وظایف و اوصاف امام بر حق را می تواند مشاهده نماید، به راستی در دنیای مدرن امروز چقدر این فریادهای غریبانه بلند است، چقدر مردمان ناسپاس و قدرناشناس و بیگانه از این صداها وجود دارد و برای همین به گناه غفلت و ناسپاسی خویش گرفتار آمده اند.

چه کسانی هستند که به ندای امامان معصوم لبیک گویند اطاعت از او امر پاکان و خاصان درگه حق را بر خود واجب بدانند؟ آنان که جانشینان خدا و رسول خدا هستند، آنان که نظام دهنده امت در این دهکده کوچک جهانی اند و نه آمریکا و ایادی جهان خوار او، امامانی که صلاح دنیا و اقتدار ما را خواهند نه کسانی که از ما می خواهند تا ذلیل و خوار باشیم و امامانی که دانایان به سیاست هستند، آن سیاستی که چند سال به دستان پیامبر (ص) و علی مرتضی (ع) بنیان گذاری و اجرا می گردید و در آن غلام سیاه حبشی و سلمان فارسی و صهیب رومی و ابوذر غفاری و دیگران به يك اندازه سهم داشتند و در جایگاه واقعی خویش استقرار می یافتند، سیاستی که در آن از خودی و غیر خودی جز مرز کفر و شرک و نفاق با توحید، خبری نبود، همه خودی بودند، در يك امت گرد آمده بودند و آن امت اسلام بود و در آن نه آمریکایی مطرح بود و نه اروپایی. نه ایرانی بلندتر از جایگاهش و نه هندی پائین تر از آن قرار می گرفت، این است معنی عالم به سیاست و این است معنی قائم بامر خدا و این است معنی عزالمسلمین و این است معنی الامامه نظاما للامه. و به راستی این جا است که دین و سیاست نیست، بلکه دین به معنی واقعی آن است تنها يك واژه است و آن حاکمیت دین است و اعمال امامت دینی، این سیاست

عین دیانت و دیانت عین سیاست و هر دو رنگ خدای و رنگ نبوی دارد، اینجاست که امامت کامل کننده دین و در امتداد نبوت است معنی واقعی خود را پیدا می کند.

فلسفه امامت در گفتار امام علی (ع)

در بعضی روایات و احادیث سیاسی، می توان به رابطه نزدیک امامت؛ سیاست پی برد و می توان گفت، امام بعد از پیامبر تنها سیاستمداری است که می تواند جامعه را به جامعه الهی و مدنی تبدیل نماید در کلمات گهربار پیشوایان دین اشارات بسیاری باین مساله گردیده است.

امام علی (ع) در اشاره به فلسفه امامت چنین می فرماید: ”والامامه نظاما للامه“ ۵۳ یعنی امامت را برای سازمان یافتن امورات مردم واجب کرد. با توجه به اوصاف فرمانروایان از نظر اندیشمندان می توان گفت کسانی که فاقد چیزی باشند، معطی آن نمی توانند باشند. مرحوم فارابی در تعریف از سیاستمدار واقعی می گوید، يك سیاستمدار باید خود دارای چهار فضیلت باشد، تا بتواند آنها را در جامعه خویش تثبیت نماید.

۱ - فضایل نظری ۲ - فضایل فکری ۳ - فضایل اخلاقی ۴ - فضایل علمی ۵۴ حال یکی از اهداف سیاستمدار در کلام امام علی (ع) نظم آفرینی آن است، و نظم دهنده، و جامعه در این حدیث نظم گیرنده است، آیا زمامداران بی دین و فاقد مسلك و قانون شناسی می توانند، جامعه خود را نظام مند، دین دار و قانونمدار سازند. کشورهای چون آمریکا و اسرائیل و یا به معنی وسیع کلمه کشورهای دموکراسی خواه و غربی که دین دستیز و یا دین گریز هستند یعنی فاقد بخشی از زوایای نظم آفرینی اند توانسته اند، امت خویش را سازمان دهی نمایند؟

آنان که پوشیدن چند متر پارچه توسط زنان را تاب نمی آورند، و با مساله حجاب چنان برخورد می کنند که با بمب هسته ای و اتمی آن چنان برخورد نمی کنند آنها شهروندان خویش را بدلیل رعایت حجاب از دانشگاه ها و مدارس اخراج می کنند، آیا توانسته اند نظم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را در میان شهروندان خود برقرار نمایند؟ و می توان گفت آنها فاقد اساسی ترین شرط مدیریت و امامت یعنی فضایل اخلاقی و دینی هستند؟ و لذا از اداره جامعه خویش عاجز مانده اند و با

چند متر پارچه روی سر زنان مخالفت و از بستن آن احساس ترس و خطر می کنند؟

در اسلام امام، بدلیل روح مدارا و مدیریت الهی خویش که برگرفته از آموزش های الهی آن ها است جامعه را مدیریت می کنند و امامیه قایل به فضایل و علوم مافوق بشری برای امامان خویش هستند، و تاریخ نیز صداقت و دقت چنین اندیشه ای را به اثبات رسانده است که امامان شیعه اهل ذکر و درر از هر گونه ناپاکی و پیوسته به علم و فضایل نبوت بوده اند و لذا آنها قادر به مدیریت انسانی و الهی، انسانها و بشریت هستند، و توانا به نظم آفرینی و دانا به نیازهای امور اجتماعی و سیاسی و انسان ها می باشند.

فلسفه امامت و تکالیف الهی:

رابطه امامت و سیاست را از راه دیگری نیز می توان به تحلیل و بررسی نشست و آن حیطه تکالیف و وظایف امام و نقش آن در امور جامعه است، از نظر ائمه (ع) امامان معصوم (ع) وظایف و مسئولیت های دارند که ارتباط عمیقی با مدیریت سیاسی آنها دارد چنان که آنان نقش هدایت گری دارند و در امتداد خط نبوت قرار دارند، از هر نظر می توان گفت امام کامل کننده آن وظایف و تکالیف است که پیامبر (ص) در زمان حیات خویش مامور به انجام آن بود.

امام علی (ع) در اشاره باین واقعیت و حقیقت فرموده اند، انه لیس علی الامام الا ما حمل من امر ربه، الابلاغ فی الموعظه و الاجتهاد فی النصیحه و الاحیاء للسنه و اقامه الحدود علی مستحقیها و اصدار السهمان علی اهلها. ۵۵

یعنی امام و پیشوا غیر از آن چه از طرف خداوند مامور است وظیفه ای ندارد. با پند و اندرز فرمان خدا را اعلام دارد. در خیرخواهی مردم تلاش کند، احیاء سنت و اقامه حدود بر آن کس که مستحق کیفر است نماید. و حق مظلومان را از بیت المال به آنها بازگرداند.

در این حدیث امام علی (ع) افزون به جایگاه الهی امام به وظایف فردی و اجتماعی رهبری و امامت اشاره می نماید. و نیز در نظر حضرت این وظایف را به امر خداوند مقام امامت

عهده دار می باشد و در اصل می توان امام را از این طریق شناخت، یعنی کسی که در خیرخواهی امت تلاش می کند و سنت و روش نبوت را در اجرای احکام خدا و سهمیه بندی بیت المال و رساندن آن به صاحبان واقعی و اجرای حدود بر جنایت کاران، تنها نظرش خداست و بس یعنی او اولاً بنده خداست و خود ادعای حاکمیت با لذات را ندارد و ثانیاً خود را مامور از جانب خداوند می داند تا بامور فوق و امثال آن رسیدگی نماید و او می داند که روزی باید کارهای که در زمان امامت خویش بر امت انجام داده است، در پیشگاه داد و عدل الهی حاضر گردیده توجیه نماید، لذا می توان گفت تنها امام است که با اوصاف ویژه خویش (که خداوند به او اعطا کرده است) پیوند دهنده دین و سیاست، دنیا و آخرت، ماده و معنی، امامت و حکومت خواهد بود و باین معنی دین و سیاست عین هم است چون هر دو انسان را در دنیا و آخرت به کمال مادی و معنوی نایل می کند و لذا حقا، که پیامبران بهترین امامان امت خود بوده اند.

فلسفه امامت در اندیشه کلامی اسلام:

در اندیشه کلامی، یکی از مباحث بسیار مهم و در عین حال چالش برانگیز، مساله امامت است. و این مطلب در حوزه علم کلام اسلامی مورد بحث قرار گرفته است که نصب امام را واجب می دانند، اگر چه در این که وجوب نصب امام واجب عقلی است یا شرعی، و وجوب آن بر خداوند است یا بر مسلمانان، دانشوران کلامی اختلاف نظر دارند. صاحب نظران فرقه امامیه، نصب امام را از جانب خداوند بوجود عقلی بر خداوند واجب می دانند خداوند باید کاملترین فردی از میان افراد بشر را بعنوان جانشین خود در میان سایر افراد بشر انتخاب کند تا احکام الهی را در جامعه جاری و حرکت مردم را بر اساس حکم و امر خداوند سامان دهی نماید.

اما در نظر دانشمندان و صاحب رأیان، اهل سنت، امامت بر اساس فقه مربوط به فعل مکلفان بوده و بحکم فقهی واجب است.

۱- برهان متکلمان اشعری بر لزوم امامت اشاعره بدلیل انکار حسن و قبح عقلی، راه استدلال عقلانی بر وجوب امامت را

مختلفی ارائه گردیده است که ما تعریف مورد قبول مان را چنین بیان کردیم که امام خلیفه خدا و رسول خدا است امام عبارت است از ریاست مطلق و کلی الهی به نیابت از خدا و رسل خدا در امور دین و دنیای است.

ب: ماهیت امامت و خلافت: که با توسل به آیات شریفه، گفته شد ماهیت این دو واژه متفاوت است و نمیتوان گفت آن دو مترادف است چنان که اهل سنت گمان کرده اند. و ماهیت خلافت، که امتیاز ویژه و صفت خاصی لازم ندارد، تا کسی خلیفه بشود، به یک معنی همه انسان ها خلیفه و جانشین خداوند هستند تا استعداد های خود را بکار برده، خلافت، ابتکار و نوآوری نمایند. اما ماهیت امامت ماهیت خدایی دارد، نیاز به برنده شدن در مسابقات انسانی و کسب مدال کمالات معنوی و گذر از عقبه های ابتلاآت الهی است و لذا جایگاه امامت را نمی توان گفت عمومی است و هر کسی می تواند با آن دست یابد.

ج. فلسفه امامت: گفته شد امامت از نظر قرآن برای هدایت بشر و اکمال دین جعل گردیده است. دین فاقد امام که خدا و رسول آن را معرفی کرده باشد، ناتمام و مورد قبول خداوند نخواهد بود. و از نظر روایات فلسفه امامت، استمرار نبوت و اجرای قسط و عدل، ارشاد و هدایت و برقراری احکام و اجرای حدود و نظام دهی امور اجتماعی است.

د. امام باید دارای فضایل اخلاقی، نظری، فکری و علمی باشد، و از نظر شیعه امام کسی است که از طرف خداوند برای ادامه راه پیامبر اسلام به امامت منصوب می شود و او دارای اوصاف بسیاری است که سایر افراد امت از کسب چنین صفاتی عاجز خواهد بود. امام در نظر شیعه پیوسته به علم الهی بوده و لذا مافوق بشر از آگاهی و علوم بهره مند است امام را خداوند به پیامبر و او به امت بعد از خود معرفی می نماید و بر همه افراد مسلمان لازم است که امام زمان خود را بشناسد و الا در غیر آن اگر او با امامی بیعت نکرد بمیرد. بی ایمان از دنیا رفته است.

چنین کسی در مدیریت جامعه با الهام از دین و با حمایت و هدایت خداوند اعمال امامت می کند که در این صورت چون او هم دانای به دین است و هم عالم به سیاست، لذا در حاکمیت

برخود مسدود نموده اند، اما برهانی که در این رابطه می آورند بنظر اهل برهان عقل و مبتنی بر قاعده مشهور "حسن و قبح عقلی" بوده می باشد. بر اساس آنچه فخر رازی تقریر کرده است، برهان اشعری ها از این قرار است:

نصب امام متضمن دفع ضرر از نفس است.

دفع ضرر از نفس واجب است.

نصب امام واجب است.

در تبیین مقدمه نخست آورده است: می دانیم هرگاه بر مردم رهبر قاهر و با تدبیری حکومت کند که مردم از قدرت او بیمناک بوده و به ثواب او امیدوار باشند، در دوری جستن از مفاسد و پلیدی ها، وضعیت بهتری دارند نسبت بوقتی که چنین رهبری به آنان حکومت نکند. و در شرح مقدمه دوم گفته است وجوب دفع ضرر امر اجمالی است و از نظر معتقدان به وجوب عقلی این امر، از بدیهیات عقلی است." ۵۶.

۲- برهان متکلمان امامیه بر لزوم امامت: امامیه بر اساس قاعده عقلی معروف به "لطف" می گویند:

"الف. وجود امام مصداق لطف در حق مکلفان است. ب. لطف بر خداوند عقلا واجب است ج. بنابراین نصب امام از طرف خداوند مصداق لطف، واجب است، بنابراین چه اهل سنت و چه دانشوران شیعه در وجوب و لزوم امامت تردید ندارند. اگر چه روی بعضی مسائل دیگر اختلاف نظر در میان آنان دیده می شود. اما اصل لزوم امام برای عهده دار شدن امور اجتماعی و تدبیر زندگی مردم را مورد تایید و تاکید قرار داده اند و با ضمیمه نمودن مقدمه فوق با دو تا برهان ذیل رابطه امامت و حکومت روشن می گردد. ۵۷

برآیند رابطه امامت و سیاست

آنچه در رابطه میان امامت و سیاست بیان شد، می توان باین صورت خلاصه کرد:

الف: مفهوم لغوی و اصطلاحی امام و امامت، گفته شد. امام در لغت به مطلق پیشوا گفته می شود و کسی که مردم از اعمال، گفتار و رفتارش الگو برداری می کنند و به او نگاه کرده کارهای خویش را بسامان می رسانند و در تعریف اصطلاحی آن تعاریف

امام دین عین سیاست است و سیاست امام عین سیاست پیامبر و آن عین دیانت خواهد بود.

بخش سوم: پیوند دین و سیاست در حوزه فقهامت

سرنوشت امت در عصر غیبت:

در يك جامعه که به معنی واقعی کلمه در آن جامعه تشکیل گردیده و عده‌ای از انسان‌ها در سرزمین و محیط و محدوده متمرکز شده و گرد هم آمده‌اند و دارای زبان، فرهنگ، تاریخ و سرنوشت مشترک هستند نیز دارای منافع و اهداف واحد، و دارای فرماندهی یا رهبری واحد و دارای راهکارها و راهبردهای ویژه، از نظر تصور می‌توان چنین جامعه‌ای را بر اساس تاریخی آن به سه مرحله تقسیم کرد، مرحله پراکندگی و عدم انسجام یا دوره ماقبل ساماندهی دوم، مرحله سامان یافتگی توسط فرد یا افرادی که توانسته افراد پراکنده و سردرگمی را سازماندهی نموده، آن‌ها را هماهنگ نماید و منافع و مضار اجتماعی را به آنان بنمایاند و راه‌های رسیدن به منافع و دفع ضرر را به آن‌ها نشان دهد. مرحله سوم ختم دوره موسس و حاکمیت مستقیم آن رهبر است که در لسان قرآن به مرحله - اولی الامر - یاد شده است.

می‌توان تصور کرد که جامعه‌ای در اثر احساس نیاز، فردی را به رهبری خود برگزیند و بعد از تلاش‌های پیگیر آن فرد، و درگذشت او، سرنوشت جامعه به همان حالت و زمان ماقبل انسجام واگذاشته شود، عقل حاکم است که در اثر اعتماد و اطمینانی که جامعه به رهبریت خود دارند دوره بعد از حضور او را نیز در نظر می‌گیرند و از او می‌خواهند که از همان افراد کسی را که از دیگران بهتر است جانشین خویش قرار دهد، و آن جانشین نیز در اثر اعتماد و اطمینانی که جامعه به او پیدا کرده‌اند، سرنوشت آن‌ها، بعد از خودش نیز بلا تکلیف رها نکرده، فکری بحال جامعه خواهد کرد.

اسلام اصل حاکمیت و فرمانروایی را از آن خداوند دانسته است و در قرآن صدها آیه حاکی از این مسأله است، که خداوند، مالک خلق و امر است، مالک رشد و هدایت است، مالک مرگ و زندگی بشر و کائنات است و مالک زمین و آسمان و همه‌ای

پدیده‌های هستی است و مالک انسان، سرنوشت و تمام امور اوست. و برای همین او انسانی را از میان انسان‌ها به عنوان رهبر و هدایت‌گر و منجی آنها برمی‌گزیند، تا امور آنها را رقم بزند و با اسارت و بردگی عده‌ای از آن‌ها توسط عده‌ای دیگر مخالفت نماید، بندها و زنجیرهای ظالمانه را بشکند و برای این امر با ظالمانی که بزرگترین مصداقی آن ظلم بر خود و قبول شرک و حاکمیت غیر خداوند در سرنوشت خویش است، درگیر شود و به اصطلاح قرآن جهاد کند و اگر ممکن نشد از بلاد مشرکان و حاکمیت کاذب و غیر واقعی آن مهاجرت نماید و زمینه اعمال قدرت و حاکمیت الهی را فراهم نماید. و با هر چه مظهر غیر خدایی است درگیر و زمینه نابودی آنها را فراهم نماید. قرآن در آیات سه مرحله فوق را به ما معرفی می‌کند و مثلث حاکمیت الهی را در محدوده آن مشخص می‌نماید و تا ابد انسان‌ها را از زیر بار اسارت و ذلت رفتن و از قبول غول و زنجیر حاکمیت غیر الهی باز داشته است.

و آن مثلث حاکمیت خدا از این قرار است: اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولی الامر منکم. ما در پیرامون دو ضلع مثلث فوق گفتاری را عرضه نمودیم یعنی مسأله رسالت و حاکمیت الهی، و اما ضلع اولی الامر را به دو زاویه قائمه - خلافت معصوم و ولایت غیر معصوم - تقسیم می‌کنیم. ولایت معصوم بعد از زمان رسالت نیز مورد توجه، دقت و مطالعه قرار گرفت و معلوم گردید که بر اساس شواهد؛ عقلی، نقلی قرآنی و روایی، حاکمیت خلافت یا امامت عین حاکمیت نبوت و رسالت است. کما اینکه حاکمیت رسالت عین فرمانروایی الله و بر اساس قسط و عدل و بر مبنای هدایت و رشد و انذار است. اما ضلع دوم اولی الامر یا ولایت غیر، معصوم یا سرنوشت امت در عصر غیبت، یا ولایت حاکم شرع و به اصطلاح جدید آن، ولایت فقیه از این پس محور گفتار و بحث است.

ولایت فقیه یا حاکمیت الهی در عصر غیبت:

معنی ولایت: ۵۸

در لغت واژه ولایت و مشتقات آن، دارای معانی بسیاری است و معانی مشهور آن که اکثراً بان اشاره کرده‌اند، دوستی کردن، نصرت و یاری نمودن و به معنی حکومت است. که

حد اکثری افراد جامعه و یا خیرگان و نمایندگان آن‌ها زمام امور جامعه را بدست بگیرد و به حمایت از آن‌ها در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، رفاهی، امنیتی و بین‌المللی بپردازد، محقق گردیده است.

۲- معنی فقه و فقیه: فقه به معنی فهم عمیق است و فقیه در لغت به معنی کسی است که چیزهای را به طور دقیق و عمیق درک میکند. و در اصطلاح علما فقیه کسی است که احکام اسلام را از روی اجتهاد بداند و معنی اخص آن این است که افزون بر اجتهاد عدالت هم داشته باشد و مراد دانشمندان و علمای دینی از ولایت فقیه همین معنی اخص کلمه است. یعنی مجتهد عادل. و باز معنی اخص از این اخص این است باینکه ولی فقیه علاوه بر داشتن اجتهاد و عدالت، مهارت‌های دیگری نیز داشته باشد مانند:

۱- آگاهی سیاسی در حد تخصص

۲- مهارت کامل در مدیریت جامعه

۳- تدبیر و عاقبت‌اندیشی

۴- شجاعت و قاطعیت. ۶۱.

فقیه یا افقه؟ در روایات و اخبار کلمه فقیه، افقه، فقه را می‌توان مشاهده کرد. کلمه فقیه وافقه بر افرادی که لایق و شایسته زمامداری جامعه اسلامی هستند و از جمله بر حضرت امیرالمومنین (ع) اطلاق گردیده است. موقعی که حضرت امام حسن (ع) و عمار یاسر، بامر حضرت علی (ع) به کوفه می‌روند تا مردم کوفه را به جهاد علیه ناکثین تشویق و دعوت نمایند امام حسن (ع) ضمن سخنرانی خود در میان کوفیان چنین می‌فرماید: ایها الناس انا جئنا ندعوکم الی الله و الی کتابه و سنه رسوله و الی افقه من تقفه من المسلمین. ۶۲ یعنی ای مردم ما آمده‌ایم تا شما را به خدا و کتاب خدا و سنت رسولش دعوت کنیم و به کمک فقیه‌ترین فرد از مسلمانان فرا بخوانیم. عمار یاسر نیز در همان مراسم چنین بیان داشت: ایها الناس انا لما خشینا علی هذاالدین ان یهدم جوانبه نظرننا لانفسنا و لدینا فآخترنا علیا خلیفته و رضیناه اماما فنعم الخلیفه و نعم الامام، مودب لیودب و فقیه لایعلم.

ولایت به معنی دوستی، مراد دوستی است که یکی از فرائض دین است و تحت عنوان - تولی - به آن اشاره گردیده است یعنی دوستی خاندان پیامبر و آیه قرآن بان پرداخته و می‌گوید - قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی / شوری / ۲ - بعضی صاحب نظران در معنی ولایت چنین اظهار داشته‌اند که ولایت در عرف علما دارای سه معنی است.

الف: ولایت به معنی منصب اعطایی: ولایت به این معنی که در خصوص فقهایی که واجد بعضی شرایط خاص گردیده‌اند اطلاق می‌گردد، زمانی که واجد چنین شرایطی می‌شوند آنها از طرف خدا به منصب زمامداری مردم منصوب می‌شوند، چه آن‌ها قادر به اعمال ولایت باشند و نتوانند و چه نباشند و نتوانند، منصب ولایت در هر صورت برای آن‌ها ثابت است. ب. ولایت به معنی صلاحیت زمامداری: فقه‌ها ولایت دارند یعنی اینکه صلاحیت دارند که زمامدار باشند در نظر این نویسنده ولایت باین معنی بالقوه است در برابر ولایت بالفعل، فقه‌ها همه ولایت دارند بالقوه و برای جلوگیری از هرج و مرج یکی از آن‌ها که مردم و خیرگان او را مورد حمایت و تأیید قرار داده‌اند، بالفعل ولی و زغیم و زمامدار جامعه قرار می‌گیرد.

ج. ولایت به معنی حاکمیت بالفعل: در کلماتی که از امام علی (ع) رسیده است استفاده می‌شود که مراد حضرت از نفی قبول ولایت، ولایت بالفعل است. آن جا که می‌فرماید: واللله ما کانت فی الخلافه رغبه و لا فی الولا یه ارتبه و لکن دعوت مونی الیها و حملت مونی علیها. ۵۹ یعنی رغبتی به فرمان‌روایی نداشتم. ولی شما مرا به قبول آن وا داشتید. حضرت با بیان فوق، نمی‌خواهند بگویند، من رغبتی در منصب اعطایی روز غدیر نداشتم یا علاقه‌ای به صلاحیت زمامداری نداشتم. بلکه می‌خواهد بگوید: من علاقه‌ای به حاکمیت و ریاست بر امت نداشتم. حاکمیت بالفعل در محیط ناشی از اقبال نیروهای مردمی و رای و بیعت اکثریت است که قدرت حکومت را به فرد معینی می‌سپارند و به زمامداری او عینیت می‌دهند. ۶۰ به هر صورت ولایت به هر معنی که باشد، در مفهوم آن، زمامداری، رهبری، سرپرستی و نصرت نهفته است. معانی فوق در جایی که شخصی به تأیید و حمایت عمومی و یا

است که آن‌ها را به سوی آراء و هواء شخصیه کشیده و از منابع و صراط مستقیم منع کرده است بلکه باید گفت، ولایت تشکیل دهنده مکتب تشیع است و اصل مکتب تشیع بر همین اساس پایه‌گذاری شده است و آیات قرآن و اخبار در این مساله بسیار است. ۶۴ مرحوم علامه طباطبائی راجع به تاثیرات مثبت ولایت در جامعه و حاکمیت آن فرموده‌اند:

”ولایت آخرین درجه کمال انسان است و آخرین منظور و مقصود از تشریح شریعت خداوندی است.“ ۶۵ بنابراین می‌توان گفت انسانی که در خیمه ولایت قرار نگرفته است، هرگز از بادهای کشنده انحرافات و گمراهی‌ها رهایی نخواهد یافت و نیز او در دایره شریعت و دین راه نیافته و مقصود خدا از شریعت را ادراک نکرده است.

علمای فرهیخته و دانشوران دلسوز و پایبند به خط اسلام و مکتب‌رهایی بخش آن اگر چیزی می‌گویند، و یا جمله‌ای را می‌نویسند، آن را از منابع و متون اصیل اسلامی دریافته‌اند و چیزی از روی هوا و هوس نمی‌گیرند شاید اگر نتوانیم مدارک و منابع سخنی را بدست بیاوریم، نتوان در باره آن قضاوت و داوری کرد اما وقتی پیشوایان دین ما سخنی را ابراز داشته‌اند چه می‌توان گفت؟

پنجمین چراغ هدایت جوامع بشری، حضرت امام باقر (ع) آن‌جا که یاری از ستون‌های استواری دین و پایداری و بقاء مکتب نجات آفرین اسلام می‌فرمایند، چنین روشنگری و نورافشانی می‌کند و قلب هر انسان بیداردلی را با این کلام نورانی روشن و نورانی مینماید، ان‌جا که فرموده‌اند:

”بنی الاسلام علی خمس: علی الصلاة و الزکاه و الصوم و الحج و الولایه“ ۶۶ و در ذیل همین روایت از رسول پیام آور خدا (ص) روایت می‌کند که فرموده‌اند: ”و لم ینادی بشیئی کما نودی بالولایه“ پایه‌های استوار دین همین امور پنجاگانه است، که در صورت فقدان آن‌ها نمی‌توان بقاء و دوام اسلام را تضمین کرد. و رسول خدا (ص) فرمودند فریادی که بخاطر حفظ و بقاء ولایت بلند شده است برای هیچکدام چیزی دیگر بلند نشده است. و از طرفی می‌توان گفت فریادهای مخالفی که در جهت براندازی و محو نظام ولایی، و مساله ولایت بلند گردید، هرگز

یعنی ای مردم ما وقتی که ترسیدیم جوانب این دین ویران شود، برای حفظ خود و دین خود علی (ع) را به خلافت برگزیدیم و راضی شدیم که او امام باشد و او خوب خلیفه و خوب امامی است ادب آموزی است که باو ادب نیاموزند و فقیهی است که باو چیزی تعلیم ندهند.

بنابراین امام حسن (ع) آنحضرت را فقه و عمار او را فقیه خوانده‌اند. در فرهنگ اسلام این کلمات بسیار ارجمند و با ارزش و مورد تجلیل و تکریم قرار دارند و به همه دانشوران علوم دینی و اسلامی اطلاق نگردیده است، بلکه تنها به کسانی این صفت بکار رفته و می‌رود که دانای به فقه و احکام اسلامی بوده باشند و توانایی استنباط احکام کلی اسلام و تطبیق جزئیات بر آن را داشته باشند که در جمله‌های فوق امام امیرالمومنین بدلیل دانش و بینش فوق بشری خود موصوف به افقه و فقیه گردیده‌اند.

۳ - جایگاه ولایت در فرهنگ اسلام: همان‌طور که از آیه ”اولی الامر“ بدست می‌آید، ولایت بعد از دو مرحله ولایت خداوند و ولایت پیامبر (ص) به جوامع بشری و انسان‌ها، ولایت ولی امر در مرحله سوم و در طول حاکمیت خدا، و پیامبر (ص) آمده است و این می‌فهماند که ولایت اولی الامر، همان ادامه خط نبوت است و به شهادت آیه اکمال دین، خلافت و ولایت کامل‌کننده دین اسلام و موجب رضایت خداوند و باعث اتمام نعمت‌های الهی بر انسان مسلمان می‌باشد. دانشوران و صاحب‌نظران علوم دینی راجع به جایگاه و اهمیت مساله ولایت نظرات خویش را به صورت‌های گسترده اعلام داشته‌اند.

علامه تهرانی، ذیل عنوان فوق چنین می‌آورند: ولایت امر بسیار مهم است و حقیقت دین و دنیای انسان بان بستگی دارد، زیرا از شئون ولایت، آمریت و حکومت بر مسلمانان است و بلکه بر همه افراد بشر و این یگانه راهی است که تمام سعادت‌ها و شقاوت‌ها خیر و شر، نفع و ضرر، بهشت و دوزخ، و بالاخره نجات مردم بان راه بسته است. هر ملتی به هر کمالی که رسیده است، در اثر ولایت ولی آن قوم بوده است و هر ملتی هم که رو به بدبختی و ضلالت رفته‌اند در اثر ولایت ولی آن قوم بوده

که در آن شناورند... و نیز حج و زکات و روزه که هر کدام از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردارند. در عین حال رسول اکرم (ص) فرمودند، امر و ولایت از همه مهمتر است. زیرا ولایت يك امر اجتماعی و سیاسی بوده که به نظام‌دهی و تشکیل امت می‌پردازد و با طاغوت‌ها و ظالمان از طریق بهره‌مندی از ولایت و رهبری در می‌افتد و نظام الهی را ایجاد می‌نماید.

۴- انواع ولایت: همانطوری که یادآوری گردید، والی و حاکم و سلطان و صاحب امر واقعی هر پدیده‌ای خداوند است که او را پدیدار ساخته است. در کنار خداوند و با اذن خدا قرآن از ولایت انبیاء بر مردم و نیز ولایت مومنان بر یکدیگر در امر یاری رساندن و کمک نمودن به همدیگر بعنوان ولی یاد کرده است و نیز ولایت معصوم و فقها که بعدا به ذکر دلایل آن پرداخته می‌شود همه این ولایت‌ها در فرهنگ اسلام مورد قبول واقع شده است در اصل ولایت داشتن فقها کسی خدشه و ایرادی ندارد اگر چه بیمار دلانی ایرادهای گرفته‌اند و بیماری‌های درونی خویش ابراز داشته‌اند، اما سالکان راه حقیقت آن را صحنه گذاشته‌اند که بعدا می‌آید.

قرآن ولایت‌هایی را مردود و باطل اعلام می‌دارد، و مسلمانان را به شورش و مبارزه علیه آنها فرا می‌خواند، و آن ولایت‌ها عبارت است از ولایت کفار، طاغوت، مشرکان و منافقان، بر مومنان قرآن در این زمینه هیچ عذری را نپذیرفته است و اعلام می‌نماید که چه بسا مناطق و آبادی‌ها در اثر آن که اهالی آن، ولایت ظالمان و طاغوت را پذیرفته‌اند، هلاک گردیده‌اند و کسانی که با توجیهاات، ولایت یکی از طبقات فوق را پذیرفته و از مهاجرت و دوری از تحت حاکمیت آن‌ها خودداری ننمایند، دست حمایت اسلام بطرف آن‌ها دراز نخواهد گردید. چراکه ظالمان و طاغوتیان ملت را به تاریکی و گمراهی و اسلام جوامع را به رشد و هدایت که همان نور الهی است فرا می‌خوانند. بنابراین اسلام برای برون رفت از ولایت طاغوت، کفار، ظالمان، و منافقان از طرفداران خود می‌خواهد تا نابودی آن‌ها مبارزه نماید و اگر توان آن را نداشت از تحت حاکمیت آنها با مهاجرت از دیار آن‌ها خود را نجات بدهند.

بنابراین از نظر قرآن دو قسم ولایت بیش نداریم؛ ولایت

نسبت به سایر آموزه‌های اسلامی برنخواست، نظام اسلام در اثر مخالفت علیه ولایت و ولایت‌مداری، دچار تشتت و پراکندگی گردید.

چون اگر در مقایسه مناسب، ولایت و سایر امور پنجگانه را به يك پیکره تنومند انسانی مقایسه کنیم، می‌توان گفت ولایت بمنزله سر انسان می‌ماند، که می‌توان بدون دست‌ها و پاها به نحوی به حیات و زندگی امیدوار بود، اما به راستی نمی‌توان در این جهان پهناور و رشد یافته کسی را پیدا کرد که بدون داشتن سرزنده مانده باشد، یا دانشمندان توان چنین کاری را داشته باشند که بتوانند انسان سربریده‌ای را حتی چند دقیقه از مرگ نجات بدهند.

چون ولایت است که امت پدید می‌آورد، ولایت است که جمعیت را جمع می‌دارد و فلسفه ولایت بر انسجام و نیروزی و نیروبخشی و حیات و حفظ زندگی، عزت و سربلندی و نفعی هر گونه طاغوت و شرک و سرسپردگی در پیشگاه غیر خدا، استوار است. همانگونه که اولین ولی مسلمانان فرمودند، التولایه نظاما للامه، ولایت نظام دهنده است. اول نظامی را ایجاد، و بعد امت را پدید می‌آورد، و نظام فاقد ولایت فاقد نظام و نظم است و بنابراین فاقد امت، کسانی که ولایت را نپذیرفته‌اند بر اساس این شواهد ادعای امت اسلام داشتن از طرف آنها قابل پذیرش نخواهد بود.

و نیز می‌توان اهمیت ولایت را از حدیث شریف پیامبر به نحو دیگر کشف و استنباط نمود باین صورت که هر يك از امور پنجگانه را تنهایی به جایگاهی که اسلام برای هر يك قایل است، مورد توجه قرار دهیم، مثلا آنقدر در اهمیت نماز آیات و روایات رسیده است که حتی تا لحظه‌ی مرگ انسان مکلف و بالغ و عاقل که دارای شرایط دیگر تکلیف نیز هست، نمی‌تواند آن را ترك کند نه در حال بیماری و نه در حال مسافرت و تارك آن چنانچه عمدا اقدام به ترك آن کرده باشد به فتوای علما، کافر و کسی که منکر وجوبان باشد به فتوی برخی علما کافر و بدن او نجس است مثل کفار و نیز فوائد دیگر نماز که معراج مومن است و موجب قرب پرهیزگاران به خداوند می‌شود و چون چشمه گرم کنار در خانه است که موجب صفای ظاهری مومنانی می‌شود

به انبیاء و معصومین تفویض نموده است، این بیماری‌ها بعد از زمان این عزیزان گریبان توده جوامع را خواهد گرفت، همان دلالی که نبوت و امامت را موجه می‌ساخت، ولایت را نیز موجه خواهد ساخت، پس ناگزیریم از داشتن حکومت، مرحوم امام با اشاره به زمان غیبت کبری و ضرورت داشتن سامان سیاسی می‌فرماید، "از غیبت صغری تاکنون که بیش از هزار سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام باید به زمین بماند و اجرا نشود و هر که هرکاری خواست بکند، هرج و مرج است؟ قوانینی که پیامبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن ۲۳ سال زحمت طاقت فرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرده به دو بیست سال و پس از غیبت صغری اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟ اعتقاد به چنین مطالبی با اظهار آن‌ها

بدتر از اعتقاد به اظهار منسوخ شدن اسلام است. ۶۷

بعد مرحوم امام توجه ما را به پاسخهای پرسشهای فوق جلب می‌کند و می‌فرماید: "اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت (علم به قانون و عدالت) باشد و به پاخاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت، دارا می‌باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند. ۶۸

بنابراین مرحوم امام در عصر غیبت تشکیل حکومت اسلامی ولایتی را برای جلوگیری از هرج و مرج و اجرای احکام اسلامی ضروری می‌داند و البته ایجاد آن را بصورت موجه کلیه بر همه مسلمانان واجب می‌داند و می‌فرماید "اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرای و اداره، جزئی از ولایت است چنان که مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به ولایت است". ۶۹

یکی دیگر از دانشوران مکتب دین و پیرو ولایت، ضمن پذیرش ضرورت حکومت در عصر غیبت حاکم اسلامی در این عصر را (بگونه برهان عقلی فطری) همان ولی فقیه که واجد شرایط ولایت است می‌داند و او حاکمیت عصر غیبت را عهده‌دار خواهد بود، برهان خویش را چنین آغاز می‌کند:

مثبت که همان ولایت خدا و انبیاء و معصومان و در عصر غیبت ولایت فقهای وابسته که واجد شرائط مهمی باید بوده باشند که این نیز نوعی از ولایت معصوم است بدلیل آن که فقها منصوبات عام از ناحیه آن حضرات هستند و دیگری ولایت‌های منفی که قرآن برای محو و مبارزه با آن‌ها به پیامبر اسلام و ائمه و علما و همه مسلمانان دستور جهاد و هجرت داده است که انبیاء هم مجاهد بودند و هم مهاجر، ائمه (ع) نیز این چنین بودند و برای همین همه شهید شدند، قرآن پذیرش ولایت‌های منفی را به هیچوجه و در هیچ شرائطی تایید نمی‌کند و به رسمیت نمی‌شناسد.

پس در زمان انبیاء آن‌ها حاکمان و والیان و فرمان‌روایان منصوب از طرف خدا هستند برای اداره جوامع بشری و هدایت آن‌ها و در زمان حضور معصوم، کسی دیگر واجد قبول ولایت نمی‌تواند باشد، حال در زمان غیبت آن ارواح طاهره و معصوم سرنوشت ولایت مومنان و امور اجتماعی آنها بدست چه کسی است؟ آیا دیگر نیازی به حاکم نداریم؟ یا همه حاکم‌اند؟ یا بعضی حاکم‌اند؟ اما آن‌ها چه کسانی‌اند؟ و دارای چه اوصاف و شرایط‌اند؟ آیا آن‌ها را خداوند به مقام حاکمیت امت اسلام برگزیده‌اند یا مردم مسلمان باین مقام بر می‌گزینند؟ مبحث آینده باین سئوالات پاسخ خواهد داد.

سرنوشت امت اسلامی در عصر غیبت چیست؟ برای پاسخ به سئوالات مطرح شده و این سؤال ناگزیریم به آثار دانشمندان و نظریه‌پردازان حوزه دین مراجعه کنیم و نظرات آن‌ها را در این باب ارائه نماییم. در قدم اول باید گفت: فلسفه حکومت و دولت و سامان سیاسی چیست؟ چرا انسان‌ها باید در زندگی اجتماعی خویش جز خدا از دیگران اطاعت و پیروی نمایند و به قوانین احترام بگذارند؟ همان گونه که یادآوری شده مردم از داشتن حکومت گریزی ندارند زیرا فقدان آن باعث هرج و مرج، بی‌بند و باری، بی‌عدالتی و ناامنی و سلب آرامش و آسایش جامعه می‌گردد و نیز فقدان قانون و قوه مجریه باعث پدید آمدن طاغوت‌ها و قطب‌بندی جامعه به (فقیر - غنی) و (ظالم - مظلوم) و (اسیر - مستبد) و (برده - مولا) می‌گردد و اگر حق حاکمیت را خداوند برای پیشگیری و رفع بیماری‌ها از جامعه

حجیت و اعتبار مجتهد دین شناس در مسائل کلان جامعه و پیروی از او را نافذ نخواهد دانست. طرفداران این نظریه منکر تفسیر رسمی و واحد از دین شده‌اند، و معرفت دینی بشری را مثل سایر معارف بشری بر سایر افراد فاقد حجیت و تعبد شرعی می‌دانند. ب - کسانی دیگر: که قائل به مرجعیت دینی و حجیت معرفت فقیه در باب مسائل دین شده‌اند، اما قائل به تفکیک دین از حوزه سیاست شده‌اند، طرفداران این نظریه حتی نبوت و امامت را از مسایل سیاسی و قدرت اجرایی بی‌ارتباط دانسته‌اند و حکومت دینی را انکار نموده‌اند و حکومت‌های دینی که پیامبران یا بعضاً ائمه (ع) در راس آن‌ها قرار داشته‌اند، در اثر رای و خواست جامعه میدانند نه از شئون ذاتی نبوت و امامت. براساس این نظریه که امروزه حکومت ولایی را به چالش کشیده‌اند، فلسفه بعثت تنها، بشارت و انذار است و بس، یا قرآن آمده است تا خدا و آخرت را به مردم بشارت دهد و شرک را از راه موعظه حسنه بردارد و الا هرگونه توسل به زور و اکراه خلاف دین و قرآن است و این دیدگاه به آیات مختلف قرآن توسل جسته است تا نظر خود را در جامعه اعمال نماید. اما بعداً به نقد دلیل این‌ها پرداخته خواهد شد و این نظریه‌ها غیر کارشناسانه و بر خلاف آیات دیگر قرآن است که دستور جهاد می‌دهد و یا بر خلاف سیره عملی رسول الله و ائمه (ع) است.

۲- دیدگاه اثبات: بر اساس آنچه نویسنده مطرح می‌کند دیدگاه اثبات نیز با سه تقریر یا مبنا طرح گردیده است که بطور خلاصه می‌توان چنین گفت: الف - ولایت فقیه امری است انتصابی فقیه جامع الشرایط از طرف خداوند و بواسطه ائمه (ع) به این مقام برگزیده شده‌اند البته این انتصاب به وصف است نه باسم همانطور که از مرحوم امام خمینی ره در باب ولایت در عصر غیبت بان اشاره گردید ب - ولایت فقیه از قبیل ولایت بر امور حسبیه است؛ یعنی اموری که انجام آن‌ها مطلوب شارع است از قبیل حفظ اموال عمومی، جلوگیری از تجاوز به حریم جان، مال و ناموس مومنان و ... بر مومنان عادل واجب است که برای حفظ چنین اموالی اهتمام ورزند. البته فقیه جامع شرایط به تصدی این مهم بر دیگران اولویت دارد. ج - دیدگاه و تقریر سوم آن است که آنچه از طرف شرع در بار.

به هر حال در زمان غیبت حکومت دارد، حال آیا این حکومت را برای کسانی که گناه نمی‌کند قرار داده است یا برای کسانی که گناه می‌کنند؟ به یقین می‌توان گفت که باید برای عادل‌ها قرار بدهد چرا که اگر غیر عادل و گناهکار باشد، جامعه را به ظلم و فساد می‌کشد، حال آیا آن‌ها را حاکم قرار داده که این چنین ظلم بر جامعه روا می‌دارند یا افراد عادل را؟ و آیا شخصی عادل و مطیع بر قوانین اسلام، حاکم قرار داده می‌شود یا عادل کم معلومات و بی‌اطلاع از قوانین خدا؟ مسلماً کسی باید حاکم باشد که عادل باشد، بر قوانین خدا عالم و مسلط گردد تا بتواند آن قوانین را به مرحله عمل و تحقق درآورد، زیرا که اساس حکومت بر اجرای قانون است، کسی که قانون را نمی‌داند، نمی‌تواند حکومت بکند، پس تا این جا افراد بی‌تفاوت و آدمهای فاسق بی‌تعهد، کنار رفتند، و عدول ماندند، از بین عدول هم آن‌ها که مسائل اسلامی را نمی‌دانند کنار رفتند و فقط آن‌هایی که مسائل اسلامی را می‌دانند ماندند." ۷۰.

بنابراین در عصر غیبت اولاً وجود حاکمیت ضروری است تا احکام اسلامی را به اجرا گذارد و امنیت و عدالت را در جامعه پایدار و برقرار نماید. مرحوم امام فرمود کسی که قانون را بداند و دانا هم باشد و قیام کند برای تشکیل حکومت دارای همان ولایت است که پیامبر و امام معصوم دارای آن است. و آیه الله صناعی با برهان فطری به آنجا رسیدند که حاکم در عصر غیبت کسی است که عادل و عالم به مسائل اسلامی باشد و همین نویسنده مدعی است که مرحوم نراقی و مدعی بوداند که "اجماع علماء قایم است بر ولایت فقیه و این از مسلمات فقه شیعه است و اصل ولایت از مسلمات است" ۷۱.

اما یکی دیگر از پژوهشگران که در حوزه دین پژوهی صاحب اثر و نظر است، بحث ولایت فقیه در زمان غیبت را به شیوه دقیق‌تر مطرح نموده و در این زمینه نظرات گوناگونی را می‌آورد، نویسنده مدعی است که در باره ولایت فقیه در عصر غیبت دو دیدگاه است:

۱- دیدگاه انکار: دیدگاه انکار خود بدو شعبه تقسیم شده است. الف - کسانی که اصلاً از ریشه منکر مرجعیت دینی‌اند و تقلید در احکام دین را اساساً قبول ندارند، بنابراین ولایت فقیه یعنی

ولایت فقیه وارد شده همان صفات و شایستگی های است که ولی امر مسلمانان باید دارا باشد، اما نصب ولی به چنین مقامی فقط به انتخاب و رای مردم است، ممکن است فقیهیی واجد تمامی شرایط زعامت جامعه بوده باشد، اما چنانچه اقبال عمومی از او حمایت نکند، او حق ندارد با توسل به زور خود را بر جامعه تحمیل کند، چون ولایت بالفعل او با اقبال و حمایت عمومی مشروعیت خواهد یافت.

بنابراین می توان گفت حکومت در عصر غیبت مشروعیت دارد اگر چه عده ای با انکار اصل دخالت دین در سیاست و عده ای هم از اساس منکر دولت دینی شده اند، اما از نظر کارشناسان دین پژوه دولت در عصر غیبت ضروری است و در رأس آن نیز باید فقیه جامع الشرایط قرار گیرد و امور جامعه با تائید و تنفید ولایت فقیه دارای مشروعیت و اعتبار خواهد بود، چگونگی ولایت، خواه انتصابی باشد یا با رای و بیعت مردم، آن چه اساس است قرار گرفتن فقیه در رأس هرم قدرت است که فقهای بزرگوار در اینکه ولایت فقیه در عصر غیبت ضروری است اتفاق نظر دارند، و حالا به بررسی ادله ولایت فقیه در عصر غیبت می پردازیم.

۶- ادله ولایت در عصر غیبت:

الف - همانگونه که از مرحوم نراقی در عوائد نقل شده است که ایشان ادعای اجماع می کند. بر اساس حدیث نبوی که فرمودند: امت من بر خطا هرگز اجماع نمی کنند، می توان گفت، این اجماع حاکی است که ولایت فقیه در عصر غیبت مباح و جایز است و حتی گاهی شاید در اثر اقتضاء به حد و جوب برسد. محقق کرکی نیز ادعا کرده است که باتفاق علمای امامیه در امور نیابت پذیر فقیه واجد شرایط از طرف ائمه (ع) نیابت دارد. و صاحب جواهر هم گفته است اگر عموم ولایت فقیه پذیرفته نگردد بسیاری از احکام و امور مربوط به شیعه معطل خواهند ماند. ۷۵ مرحوم نائینی هم فرموده اند. بدلیل اهمیت حفظ وظائف راجعه به نظم مملکت اسلامی و عدم رضایت شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام ثبوت نیابت فقها و نیابت عام آنها در عصر غیبت از قطعیات مذهب خواهد بود. ۷۶ در نظر مرحوم شیخ مفید در عصر غیبت آنچه را ائمه (ع)

بر آن ولایت دارند، فقها نیز بر آن ولایت دارند. ۷۷ در پایان نظر مرحوم امام خمینی بنیان گذار نظام ولایی در ایران را یاد آور می شوم، ایشان می فرماید: (فقیه عادل، همه مسئولیت ها و اختیارات پیامبر و ائمه طاهربین (ع) را که مربوط به حکومت و سیاست است واجد است و در این جهت فرقی میان فقیه عادل و پیامبر و امام معصوم (ع) نیست. این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم بیشتر از حضرت امیر (ع) بود با اختیارات حکومتی حضرت امیر بیش از فقیه است باطل و غلط است، البته فضایل حضرت رسول بیش از همه عالم است و بعد از ایشان حضرت امیر از همه عالم بیشتر است، لکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه (ع) در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولایت، و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است منتهی شخصی معینی نیست روی عنوان عالم عادل است. ۷۸

پس مساله ولایت از نظر فقها مسلم است، همه فقهای نامدار امامیه با دلایل محکم و استوار آنرا ضروری می دانند، حال بعد از نقل نظرات دانشمندان علوم حوزه دین باید دید آیا این نظرات با متن قانون اساسی اسلام یعنی قرآن و روایات و سیره انبیاء و عقل فطری مطابقت دارد یا نه؟

ب - ولایت فقیه در قرآن؛ مرحوم آیه الله احمد آذری قمی در اثر گرانمایه شان بر ولایت فقیه با ۱۷ دلیل قرآنی ولایت فقیه را در عصر غیبت ثابت و مسلم می دانند، ایشان ضمن استدلال به آیات مختلف قرآن مانند دستور به امر به معروف و نهی از منکر، آیات اولی الامر، آیات که می گوید هر قومی ناگزیر است از داشتن هادی و پیشوا، آیات که دستور می دهد با صادقین باشید و آیات مشورت و آیات که حاکمیت را برای خداوند اختصاص داده اند و... پس قرآن وظیفه امت در عصر غیبت را پیش بینی کرده است و هرگز به معطل ماندن احکام اسلام و هرج و مرج جامعه اسلامی رضایت نداده است. ولایت فقیه را مشروع بلکه بعد از ولایت ائمه معصوم، تنها حکومت مشروع و قانونی می داند و سایر حکومت ها را قراردادی یا غصبی

و نیز فرمایش آن حضرت که قبلاً گذشت که فرمودند: والله ما کانت لی فی الخلافه رغبه و لا فی الواجهه اربه. یعنی به خدا قسم من رغبتی به فرمان روائی نداشتم این واژه‌ها حاکی از اندیشه دولت دینی در نظر این بزرگواران است، دولتی که یا حق است یا باطل، و اگر دولت همراه با دین به اداره جامعه بپردازد پایدار خواهد بود. همان گونه شکر و سپاسگزاری از نعمت موجب افزایش آن، بلکه علی (ع) دولت کریمان را از مهمترین غنیمت‌ها به شمار می‌آورد و دولت فرومایگان را مایه ذلت و خواری جوامع که امروزه در اسرائیل و آمریکا و بعضی جاهای دیگر قابل مشاهده است.

۲- روایاتی که علما را حاکمان و امین بر حلال و حرام احکام اسلامی معرفی کرده است.

در میان روایات معتبره منقوله از ائمه (ع) به روایاتی بر می‌خوریم که در اشاره به وظایف و مسئولیت‌های دانشمندان دینی، آنان را حاکمان مردم و امینان بر حلال و حرام شریعت اسلام معرفی کرده‌اند. آیا می‌توان گفت این روایات صرفاً اشاره به قضاوت و داوری فقها دارند و این مناصب را به علما واگذار می‌کند؟ روایت صراحت دارد که عالمان حاکمان بر مردم‌اند؛ امام علی (ع) فرمودند: العلماء حکام علی الناس ۸۳ یعنی عالمان دین فرمانروایان مردمند و رسول اسلام (ص) فرموده‌اند: هیچ امری امر خود را به فردی که برتر از او وجود دارد وانگذاشت مگر این که امرشان نابوده شده از بین رفت. ۸۴

و نیز امام حسین (ع) فرموده‌اند: مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العماد بالله، الامناء علی حلاله و حرامه. ۸۵ در این روایت که مشابه آن از امام علی (ع) نیز روایت گردیده است. حضرت دو واژه (مجاری الامور و الاحکام) را کنار هم می‌آورند یعنی مجاری امور دنیوی و احکام شریعت بدست علمای است که امین بر حلال و حرام الهی هستند، در این چند روایت، مسئولیت امور و احکام دین به عالمان واگذار شده است که اولاً عالم و دانشمند بوده باشد و ثانیاً امین و امانت‌دار احکام الهی باشد و احکام اسلام را به منافع و مطایع شخصی و اعراض غیرالهی معامله نکند ثالثاً کسی باشد که برتر از او در میان افراد امت حضور نداشته باشد.

و نامشروع، همان طور که مرحوم مطهری فرموده‌اند: "شیعه با اصل امامت معصوم اعتقاد دارد که تنها دولتی دارای مشروعیت است که من عندالله باشد و از طرف خداوند به عنوان حاکم جامعه اسلامی به امام معصوم یا نائب برگزیده آنان برسد در غیر این صورت آن دولت غاصب شمرده شده و حق ولایت و تصرف در امور را ندارد." ۷۹.

ج - ولایت فقیه از منظر پیشوایان دین

کما اینکه استنباط فقها و صاحب نظران دینی، به عدم قبول ولایت کفار و مشرکان و طاغوتیان مبتنی بر قرآن و روایات معصومان (ع) و سیره آن بزرگواران است، قرآن و سنت و سیره پیشوایان حاکمیت فقها در زمان غیبت را مورد تأیید قرار داده است و بعضی فقها با ادله قرآنی مشروعیت ولایت عالمان دین در این زمان را به اثبات رسانده‌اند، باید سیره مکتوب ائمه (ع) در این رابطه نیز مورد توجه قرار داده شود که آن بزرگواران نسبت به عالمان دینی، وظایف و مسئولیت آن‌ها در میان امت، شاخصه‌های رهبری دینی در عصر غیبت را چگونه معرفی و گوشزد نموده‌اند؛ در این زمینه روایات الی ماشاءالله فراوان است که چند روایت راتحت عناوین ذیل مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱ - واژه‌های سیاسی در روایات: با یک ملاحظه دقیق در آثار و روایات ائمه (ع) به این نتیجه دست می‌یابیم که دولت و حاکمیت در اندیشه پیشوایان دین امر مسلمی بوده است و واژه‌های که در فرهنگ سیاسی از آن‌ها استفاده می‌شود، به وفور آن بزرگواران بکار برده‌اند.

امام صادق (ع) فرموده‌اند: ان للحق دوله والباطل ۸۰ جوله یعنی حق و باطل را دولتی است.

امام علی (ع) فرموده‌اند: صیرالدین حصن دولتک و الشکر حرز نعمت، فکل دوله یجوظها الدین لا تغلب. ۸۱ یعنی دین را حصار دولت خود قرار بده و شکر را نگهبان نعمت، که هر دولتی که دین آن را فراگیرد شکست نخواهد خورد.

و نیز امام علی (ع) فرموده‌اند، دولت الاکارم من افضل المغنم، دولت اللنام مذله الکرام. ۸۲ یعنی دولت کریمان از برترین غنیمت‌هاست و دولت فرومایگان مایه ذلت کریمان.

در این حدیث پیامبر بزرگ اسلام (ص) در حق عالمان دین و راویان حدیث و سنت خود دعا می‌کند و آنان را نمایندگان خود معرفی می‌نماید. آیا پیامبر تنها به پند و موعظه و ارشاد نظری امت، اکتفا کردند یا نه اداره امور جامعه را نیز بدست گرفتند و دین و سیاست و حکومت را توأمان بدست داشتند، در فصل مربوط به نبوت و سیاست عرضه گردید که اداره امور سیاسی و اجتماعی یکی از شئون نبوت و رسالت پیامبر اکرم (ص) است و سیره آن حضرت نیز این مطلب را تایید می‌نماید. بزرگان دین نیز اذعان نموده‌اند که تمامی شئون رسالت - جز دریافت وحی - بدوش ائمه و بعد از آن بدوش دانشمندان دینی قرار گرفته است. مگر اموری که با دلیل به پیامبر یا امام معصوم (ع) واگذار گردیده است.

۴- روایاتی که به طور صریح مردم را به تقلید از فقها فرا می‌خواند: در روایتی از امام حسن عسکری (ع) آمده است من کان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدینه، مخالفا علی هواه مطیعا لامر مولاہ فاللعوام ان یقلد و ذلك لایکون الابعض الفقهای الشیعہ. "۸۸ در این روایت بعضی از شرایطی که فقها برای احراز امر رهبری جامعه، باید واجد باشند، اشاره گردیده است و در آخر امام (ع) دستور می‌دهند که چنان چه شرایط مورد نظر در کسی محرز گردید، بر عوام شیعه واجب است که از او تقلید نمایند و بعد می‌فرمایند این شرایط را بعضی از دانشمندان شیعه حایز می‌باشند. می‌توان گفت مراد حضرت تنها حق ولایت فقها در مساله افتاده است؟ یا نه مراد آن است که در مسایل اجتماعی و سیاسی نیز عوام باید از چنین کسی پیروی نمایند و او را به عنوان ولایت امر خویش بپذیرند آنچه دانایان اظهار داشته‌اند معنی دوم است. ۸۹.

و نیز در توقیع اسحق ابن یعقوب از محضر آقا امام زمان (عج) چنین آمده است: و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی روات حدیثنا، فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم. ۹۰.

علامه سید محمد حسینی تهرانی، ضمن بحث مفصل در سند روایت و تایید آن، در مورد دلالت روایت شریفه می‌فرماید: "روایت از سه ناحیه افتاء، قضاء و حکومت، دلالت بر حجیت قول فقیه و روات احادیث دارد. زیرا حضرت می‌فرماید: و اما

۳- روایاتی که عالمان دین را خلفا خدا و خلفاء رسول خدا (ص) معرفی کرده است:

از جمله روایاتی که می‌توان به آن‌ها برای اثبات ولایت فقیه و پیوند ولایت و سیاست، استناد نمود روایاتی است که پیشوایان دین، دانشمندان دینی را نمایندگان خدا و رسول خدا و وارثان انبیاء (ع) معرفی کرده‌اند که به چند تای از این روایات اشاره می‌شود.

امام علی (ع) خطاب به کمیل ابن زیاد فرمودند: هلك خزان الاموال و هم احياء والعلماء و باقون ما بقی الدهر، اعیانهم مفقوده و امثالهم فی القلوب موجوده اولئک خلفاء الله فی ارضه و الدعاه الی دینه، آه آه شوقا الی رؤیتهم. ۸۶.

حضرت در مقایسه میان علم و ثروت می‌فرمایند ای کمیل گردآورندگان دارائی تباہ شده‌اند در حالی که زنده هستند و دانشمندان پایداران می‌باشند، چندان که روزگار به جاست، وجودشان گم شده است و صورت‌هاشان در دلها برقرار است... تا اینکه حضرت فرمودند "آنانند در زمین خلفا و نمایندگان خدا که به سوی دین او فرا می‌خوانند آه آه بسیار مشتاق دیدار آنان هستم" کسی که در پیشرفت و ترقی اسلام و حمایت از رهبری آن، دشواری‌های بسیاری را به جان عاشقانه پذیرا گردید، دانشمندان دین را نمایندگان خدا و دعوت‌کنندگان بسوی خدا معرفی می‌نماید و حتی آرزو و دیدار دولت آنان را می‌نماید، می‌توان گفت حضرت عاشق است ببیند عالمان دین چگونه نماز می‌خوانند؟ یا چگونه روزه می‌گیرند؟ و چگونه به مردم مساله می‌گویند؟ یا آرزو دارند اجرای عدالت را که خود بخاطر اجرای آن به شهادت رسیدند و برقراری امنیت و آرامش و توازن سرمایه‌های امت اسلامی را که با دست توانای دانایان دینی به اجرا درآمده است ببیند؟ آیا می‌توان روایت را به جز مشروعیت دولت ولایتی تفسیر دیگری، از آن اراده داد که با لحن حضرت مطابقت داشته باشد؟

به همین مضمون حدیثی از رسول اکرم (ص) نیز رسیده است، که حضرت فرموده‌اند: اللهم ارحم خلفائی قبل له یا رسول الله و من خلفا نک؟ قال: الذین یاتون من بعدی و یرون عنی احادیثی و سنتی، فیعلمونها الناس من بعدی. ۸۷.

الحوادث الواقعة - یعنی در هر حادثه‌ای که اتفاق می‌افتد و انسان حقیقت آن را نمی‌داند حتما باید به (روایت حدیث) مراجعه نموده از آنان سؤال نماید و نیز در مخالفاتی که بین او و دیگران اتفاق می‌افتد بایستی که به آنها مراجعه کند و نباید که به محاکم کفر یا محاکم ظلم مراجعه نماید... و به طور کلی در تمام اموری که احتیاج به شئون ولایی دارد و در همه مسائلی که مربوط به ولایتی است که بر اصل اجتماع باید حاکم باشد و قوه و نیروی تدبیرها مجتمع که بر یک اساس باید حرکت کند و اجتماع بدون آن نیرو نمی‌تواند برقرار باشد. باید به روایت حدیثنا مراجعه نمود. و در آخر گفتارش چنین نتیجه‌گیری می‌نماید:

”و ما می‌توانیم از این روایت استفاده حجیت ولایت فقیه و مرجعیت فقیه در فتوا را نمود و به حکم و قضاوت و صحت قضایی او در منازعات و رفع خصومات کنیم. بنابراین در سه مرحله از مراحل که مورد بحث است این حدیث شریف کافی و وافی خواهد بود“ ۹۴. بنابراین از نظر نویسنده افزون بر آن که سند روایت درست شده است و مشایخ ما یعنی صدوق، طبرسی و طوسی هر کدام آن را در کتابهای خود روایت و بر اساس آن عمل کرده‌اند پس حدیث شهرت عملی و روایی دارد. و از نظر دلالت هم دلالت می‌کند بر حجیت ولایت فقیه و مرجعیت و قضاوت او پس می‌توان گفت ولایت فقیه دارای مبانی استواری مشروعیت است. بنابراین دین و سیاست در این حوزه نیز رابطه نزدیکی پیدا می‌کند.

۵- رابطه فقاہت و سیاست در نگاه به مسئولیت‌های فقیهان: در نگاه کوتاه به مسئولیت‌های که شرع و شریعت به عنوان عالمان دین، به روش عالمان دینی نهاده است می‌توان رابطه ولایت فقیه و حاکمیت بر امت را در عصر غیبت استنباط کرد، زیرا با توجه به آیات و روایات دانشمندان دارای وظایف چون بشارت و انذار، امر به معروف و نهی از منکر، تبیین احکام و معارف اسلامی، دعوت به توحید و دوری از شرک و طاغوت، پاسخگویی به سئوالات دینی، حل مشکلات و رفع شبهات، تلاش در راه استقرار قسط و عدل در جامعه بشری، حل اختلافات و منازعات، برقراری امنیت در اجتماع و ۹۲۰۰۰

می‌باشند و این مسئولیت‌های سنگین تنها با عصا و تسبیح و صرفا خواندن ادعیه در گوشه‌های خلوت به انجام نخواهد رسید و اگر هم زمانی با امدادهای الهی عصا هم بر سحر ساحران و نیروهای حکومتی طاغوت غالب می‌آید، اما در عصر شکوفای تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و رشد علوم بشری و تنوع حیل‌ها و توطئه‌های رنگارنگ علیه دین و دینداران آیا دانشمندان دین می‌توانند بدون اتکا به نیروی توده مردم و حمایت آنان، تکالیف و وظایف معوله را آنطور که مورد نظر شارع مقدس است به اجرا بگذارند؟ آیا در این صورت عقلا تکلیف به مالایطاق نشده‌اند؟ و آیا تکلیف به غیر مقدور از مولای حکیم جایز است؟

۶- برآیند بحث

پیرامون رابطه فقاہت و حکومت، دلایل و شواهد بسیار است و در این خصوص منابع معتبر عقلی و نقلی در دست رأس می‌باشد، آنچه گفته شد از این قرار است که فقاہ در اصل ولایت فقیه در عصر غیبت، اتفاق نظر و بنا بقول مرحوم نراقی اجماع دارند که مصالح امت اسلامی اقتضا می‌کند که در زمان غیبت امت اسلام و احکام اسلامی معطل و بلا تکلیف نماند و ضروری است که شایسته‌ترین فرد امت اسلامی بعنوان والی و حاکم اسلامی اداره امت را برعهده گیرد اما اینکه آیا او را خدا و ائمه (ع) باین مقام منصوب کرده است یا مردم از طریق رای و بیعت او را بعنوان والی خویش برمی‌گزینند اختلاف است. آنچه از آیات و روایات برمی‌آید آن است که در زمان غیبت فقاہ خلفای خداوند و خلفای رسول الله (ص) و ائمه (ع) (در میان امت) هستند و با انتخاب مردم این وظیفه بر فقیه بصورت واجب عینی بالفعل در می‌آید.

از سیره انبیاء و ائمه (ع) بدست می‌آید که تشکیل دولت حق بعنوان یکی از شئون و وظایف انبیاء بوده است و لذا انبیاء تا آخرین قدرت در برابر طاغوت‌ها مبارزه کرده‌اند و اگر موفق نشده‌اند از ولایت آن‌ها با مهاجرت از شهر و دیار خویش خارج شده‌اند. و قرآن از دولت باطل بعنوان‌های مختلف یاد کرده و خداوند جهاد علیه طواغیت و سرنگون نمودن حاکمیت آن‌ها را در سرلوحه وظایف انبیاء قرار داده است و خداوند تاکید

- می‌نماید که با پیشوایان کفر مبارزه کنید و تا رفع فتنه و برقراری کلیت دین که شاید همان استقرار دولت حق باشد با کفار و مشرکان و منافقان و ظالمان بجنگید، امامان شیعه در پیروی از قرآن و عالمان دینی با تاسی به امامان خویش این راه را رفته‌اند تا به مقام عظمای شهادت نایل آمده‌اند و بطریق مختلف "ما منا الا مسموم او مقتول، خود را از ولایت باطل رهایی بخشیده‌اند. مبارزات فقها نیز در همین راستا قابل توجیه است. پس دین و سیاست رابطه سر و پیکر را دارند. البته این رابطه در دولتی قابل دفاع است که ریاست آن را معصومی عهده‌دار باشد و در عصر غیبت نیز دین و سیاست رابطه خویشاوندی دارند نه سر و پیکری.
- منابع:
- ۱- سوره مطفین / ۲۹-۳۳
 - ۲- اعراف / ۱۵۸
 - ۳- نحل / ۸۹
 - ۴- ویلیام جیزم / دین و روان / ۱۲۲
 - ۵- ویلیام جیزم / دین و روان / ۱۲۲
 - ۶- گروه عقاید / شناخت ادیان / واحد تالیف و ترجمه کتابهای درسی / ۱۳۷۸ / ج ۱ / ۱۰
 - ۷- منبع فوق در همان صفحه و جلد
 - ۸- علامه طباطبایی / آموزش دین (۱-۲) / ۹
 - ۹- همان مولف / تفسیر المیزان / ج ۱۰ / ۱۹۵
 - ۱۰- محمدتقی مصباح یزدی / آموزش عقاید / سازمان تبلیغات / ۱ / ۲ / ۲۸
 - ۱۱- عبدا... جوادی آملی / شریعت در آئینه معرفت / ۹۳
 - ۱۲- محمدتقی جعفری / فلسفه دین / تدوین عبدا... نصری / پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی / ۱۳۷۸ / ۱۱۹-۱۱۸
 - ۱۳- امام خمینی / صحیفه نور / ج ۸ / ۱۱۶
 - ۱۴- عبدالرحمن عالم / بنیادهای علم سیاست / چاپ دوم / نشرنی / ۱۳۷۵ / ۳۰-۲۹
 - ۱۵- محمدابن خلدون / مقدمه ۱۰۰
 - ۱۶- محمدباقر مجلسی / بحار الانوار / ج ۳ / ۹۰
 - ۱۷- قرآن کریم / سوره انعام / ۱۵۱
- ۱۸- اعراف / ۱۵۷
 - ۱۹- نساء / بخشی از آیه / ۵۴
 - ۲۰- بقره / ۲۴۶
 - ۲۱- همان سوره / ۲۴۷
 - ۲۲- سوره ص / ۲۶
 - ۲۳- سوره نمل / ۱۷
 - ۲۴- همان سوره / ۱۶
 - ۲۵- همان سوره / ۱۵
 - ۲۶- یوسف / ۴۶
 - ۲۷- یوسف / ۵۴
 - ۲۸- همان سوره / ۵۶
 - ۲۹- نساء / ۶۵
 - ۳۰- همان سوره / ۶۰
 - ۳۱- احزاب / ۶
 - ۳۲- مجله کیان / شماره ۲۸ / مقاله: آخرت و خدا هدف هدف بعثت انبیاء / مهدی بازرگان
 - ۳۳- نساء / ۶۹
 - ۳۴- مائده / ۹۲ / نساء / ۱۴
 - ۳۵- انفال / ۱ / ۴۷
 - ۳۶- نساء / ۵۹
 - ۳۷- مرتضی مطهری / امامت و رهبری / ۴۸
 - ۳۸- مراجعه شود به: امام خمینی / ولایت فقیه - جوادی آملی / ولایت فقیه - مصباح یزدی / آموزش دین و ...
 - ۳۹- انفال / ۲۴
 - ۴۰- اعراف / ۱۵۷
 - ۴۱- نساء / ۵۸
 - ۴۲- حدید / ۲۵
 - ۴۳- به نقل از موافق / چاپ ۱۳۳۹ / ۶۰۳
 - ۴۴- محمد ابن خلدون / مقدمه / ۱۹۱
 - ۴۵- ابراهیم امینی / بررسی مسائل کلی امامت / ۲۸-۲۷
 - ۴۶- همان منبع / ۲۹-۲۸
 - ۴۷- به نقل از وحید خراسانی در: الحق المبین فی معرفه المعصومین / علی کورانی / ۴۸۹

- ۴۸- دکتر یوسف ترضاوی / فقه اسلامی / ترجمه عبدالعزیز سلیمی / نشر احسان / ۵۸ / ۱۳۷۹
- ۴۹- توبه / ۱۲۹-۱۲۳ / سید محمد حسین حسینی / تهرانی / امام شناسی / ج ۱ / ۱۴۵ / درس ۸
- ۵۰- شوری / مفهوم آیه ۷۱
- ۵۱- تحف العقول / ۳۲۳
- ۵۲- علی اکبر نوایی / دولت دینی / دفتر نشر معارف اسلامی / ۱۵۴ / ۱۳۸۱ / ۱۵۲
- ۵۳- نهج البلاغه / دشنتی / حکمت / ۲۵۲
- ۵۴- علی اکبر نوایی / نظریه دولت دینی / ۱۴۹-۱۴۷
- ۵۵- نهج البلاغه / فیض / خطبه ۱۰۵ / ۱۳۱۳
- ۵۶- نقل از: تلخیص المحصل / ۴۰۷-۴۰۶
- ۵۷- مراجعه شود به: کشف المراد، مبحث امامت
- ۵۸- یوسف صانعی / ولایت فقیه / واحد مطالعات و تحقیقات بنیاد قرآن / ۱۳ / ۱۴ / ۱۳۴۶
- ۵۹- نهج البلاغه / خطبه ۱۹۶
- ۶۰- نعمت... صالحی / ولایت فقیه یا حکومت صالحان / انتشارات رسا / ۳۲ / ۱۳۶۳
- ۶۱- همان منبع / ۳۴
- ۶۲- محقق شوشتری / بهج الصباغه / ج ۶ / ۱۲۹-۱۲۸
- ۶۳- همان ماخذ / همان صفحه
- ۶۴- سید محمد حسین تهرانی / ولایت فقیه در حکومت اسلام / انتشارات طباطبایی / ج ۱ / ۲۷
- ۶۵- علامه طباطبایی / رساله ولایت / ۴
- ۶۶- یوسف صانعی / ولایت فقیه / ۲۲۹-۲۲۸
- ۶۷- امام خمینی / ولایت فقیه / موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی / چاپ ۱۲ / ۱۳۸۱ / ۲۷
- ۶۸- همان منبع / ۵۰
- ۶۹- همان منبع / ۲۱
- ۷۰- یوسف صانعی / ولایت فقیه / ۲۳۱-۲۳۰
- ۷۱- همان ماخذ / ۲۴۴-۲۴۳ به نقل از عوائد الایام مرحوم نراقی
- ۷۲- ماهنامه کیان / شماره ۳۶ / مقاله: صراطهای مستقیم / ۴
- ۷۳- همان ماخذ / شماره ۲۸ / مقاله: آخرت و خدا هدف بعث
- انبیا / مهدی بازرگان
- ۷۴- علی ربانی گلپایگانی / دین و دولت / پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی / ۱۳۷۷ / ۱۲۵-۱۲۲
- ۷۵- نقل از جواهر الکلام / ج ۲۱ / ۳۹۷
- ۷۶- نقل از: نائینی / تنبیه الامه و تنزیه المله / ۴۶
- ۷۷- مفید / المقننه / ۱۰۲
- ۷۸- امام خمینی / ولایت فقیه / ۵۱-۵۰
- ۷۹- علی اکبر نوایی / نظریه دولت دینی / ۱۱۷
- ۸۰- اصول کافی / ج ۲ / ۴۴۷
- ۸۱- به نقل از غرر الحکم
- ۸۲- همان ماخذ
- ۸۳- همان ماخذ
- ۸۴- علی اکبر نوایی / نظریه دولت دینی / ۲۲۴-۲۳۱
- ۸۵- سید محمد حسین تهرانی / لمعات الحسین (ع) / انتشارات علامه طباطبایی / ذیحجه ۱۴۱۶ / ۱۳
- ۸۶- نهج البلاغه / فیض / کلام ۱۳۹
- ۸۷- وسایل الشیعه / ج ۱۸ / باب ۱۱ / ۱۰۱
- ۸۸- محمد باقر مجلسی / بحار الانوار / ج ۲ / ۸۸
- ۸۹- احمد جهان بزرگی / اصول سیاست و حکومت / پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی / ۱۳۷۸ / ۱۵۹-۱۵۷
- ۹۰- وسائل الشیعه / ج ۱۷ / باب ۱۱ / از ابواب صفات قاضی
- ۹۱- سید محمد حسین تهرانی / ولایت فقیه / ج ۲ / ط ۱۴۱۵ / ۱۷۲-۱۶۹
- ۹۲- مراجعه شود به: نوح / ۲- شعرا / ۲۱۴- مدرث / ۲-
- توبه / ۱۲۲- مائده / ۶۳
- ۹۳- آل عمران / ۱۶۴- نحل / ۳۶ و ۴۴-
- اعراف / ۵۹، ۶۵، ۷۲ و ۸۴- فرقان / ۵۲
- ۹۴- حدید / ۲۵- بقره / ۲۱۳ / نهج البلاغه / خطبه ۳ و علی ربانی گلپایگانی / دین و دولت / ۱۲۲-۱۱۷



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی